فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولو الالباب

حقیقت مذہب نیچری و بیان حال نیچریان

تالیف جمال الدین حسینی سنہ ۱۲۹۸ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مولانا جمال الدین الحسینی

درین روزہا از تمامی ہندوستان چہ ممالک مغربیّہ و شمالیّہ وچہ آودہ وچہ پنجاب وچہ بنگالہ وچہ سند وچہ حیدرآباد دکن صداے نیچر نیچر بگوش میرسد و در ہر بلدہ و قصبہ معدودی چند ملقب بہ نیچری یافت می شوند وچنان ظاہر می شود کہ این فرقہ ہمیشہ در ازدیاد و افزونی است خصوصًا در مسلمانان و از اکثرے ازین گروہ پرسیدم کہ حقیقت نیچر چیست۔ و این طریقہ از چہ وقت ظاہر شدہ است۔ و آیا این جماعت نیچریّہ بدین مسلک جدید در اصلاح مدنیّت میکوشند و یا آنکہ ایشان را مقصد دیگریست۔ و آیا این طریقہ منافی دین است و یا آنکہ ہیچ گونہ مخالفتے با دین ندارد۔ وچہ نسبت است در میان آنہا را این طریقہ و آثار مطلق دین در مدنیّت و ہیئت اجتماعیّہ۔ و این طائفہ اگر قدیم بودہ است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیدہ است و اگر جدید است چہ اثرے بر وجود ایشان مترتب خواہد شد۔ و لکن ہیچیک از ایشان جواب شافی و کافی ازین سوالات من نداد ند۔ و لہذا ملتمسم کہ آن جناب حقیقت نیچر و نیچریرا مفصلاً از براے بندہ بیان فرمایند فقط

محمد واصل مدرّس ریاضی مدرسۂ اعزّہ حیدرآباد دکن

۱۹ محرم ۱۲۹۸ ہجری

الحمد لله وحده والصلوة علی نبیه بعده

ای دوست عزیز

نیچر عبارتست از طبیعت — و طریقه نیچریه همان طریقه دهریه است که در قرن رابع
و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده‌اند — و مقصود اصلی این
طائفه نیچریه رفع ادیان و تأسیس اساس اباحت و اشتراک است در میانه
همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعیها بلیغ بکار برده‌اند و بلباسهای
مختلف خود را ظاهر ساخته‌اند — و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند
اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند — و اگر کسی در مبادی
و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر او هویدا خواهد شد که بغیر از فنا و نیستی
و تباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آرا ایشان مترتب نخواهد گردید —
و بلا ریب که دین مطلقاً سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است و بدون دین
هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طائفه بر انداختن
ادیان است — و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است
اینست که انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغه الٰهیه است همیشه نفوس بشریه را
بر این داشته است که در ازاله این طریقه سعی نماید و بدین جهت هیچ وقت او را ثبات
و پایداری حاصل نشده است — و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد
رساله صغیره انشا نمودم انشاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل
خواهد گردید و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله اینست

الدین قوام الامم وبه فلاحها + النیچریة جرثومة الفساد + وارومة الاوغاد
وفیه سعادتها وعلیه مدارها + ومنها خراب البلاد + وبها هلاک العباد

لفظ نیچر در جمیع اقطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است و در هر مجمع و محفلی ذکری ازین لفظ میرود و خاص و عام هریکی برحسب دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکنند ولکن غالب آنها از حقیقت و اصل و وضع آن غافلند — لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیچریان را از ابتدا توضیح نمایم و مضار و مفاسدیکه ازین گروه در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه سر زده است برحسب تاریخ مفصلا شرح و بسط دهم و ببرهان عقلی وانمایم که این طائفه در هر ملتی که یافت شود لامحاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید —

پس میگوئیم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند — گروهی برین مذاهب شدند که ورای این موجودات حسیه و سوای این مکونات مادیه موجودیست مجرد از ماده و مده و آن موجودات منزه‌اند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند که سلسلهٔ این موجودات مادیه و مجرده همه منتهی میشود بموجود مجردیکه از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچ وجه در وی تألف و ترکیبی متصور نمیگردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ذات و حقیقت او عین وجود اوست و آوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بمتألهین یعنی خداپرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان —
و گروهی بدین اعتقاد کردند که بغیر از (ماتیریا) یعنی ماده و مادیات که یکی از حواس خمسه

مرگ میشود چیز دیگری موجود نیست و این طایفه نامیده شد بماتریین و چون سبب تاثیرات
مختلفه و خواص متنوعهٔ مواد از آنها سوال شد اقدمین این جماعت جواب دادند که جمیع تاثیرات
لازمه ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانساوی (ناتور) و بلسان انگلیزی
(نیچر) مینامند و ازین جهت این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبیعی را بزبان
فرانساوی (ناتورلیسم) میگویند و ماتریرا (ماتیریلیسم) —

و سپس این در کیفیت تکون کواکب و پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه
یعنی ماتریین اختلاف کردند — برخی برین مذاهب شدند که پیدایش هیات علویه و سفلیه
و تکون این موالید محکمهٔ متقنه برحسب اتفاق بوده است و گویا آنها بسبب سخافت عقل خود
قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و ابتدای این قول از ذیمقراطیس بظهور پیوست و او
گفت جمیع عالم از ارضیات و سمویات مؤلف است از اجزاء صغار صلبه ایکه متحرک بالطبع
است و از روی اتفاق بدین هیات و اشکال جلوه گر شده است —

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سمویات و کرهٔ زمین برین هیئت خود از ازل الآزال
بوده و خواهد بود و سلسلهٔ انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر بزرهٔ
نباتیست مندمج و در هر یکی از آن نباتات مندمجه بزور ریست پنهان و هلم جرا و همچنین در
هر جرثومهٔ از جراثیم حیوانات حیوانیست پوشیده در حالت کمال خلقت و در هر یکی
از آن حیوانات پنهانی جراثیم ایست مخفی و هکذا الی غیر النهایه و ازین غافل شدند که لازم میاید
برین قول وجود مقادیر غیر متناهیه در مقدار متناهی —

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسلهٔ انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنانچه نظامات و هیات
علویات و سفلیات قدیم میباشد ولکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی

از افراد آنها بمنزلهٔ قالب است از برای تکون جراثیمیکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و از این قائل شدند که بسا حیوانات ناقصة الاعضا هست که از آنها حیوان تام الخلقه بوجود میآید —

و بعضی از ایشان گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بمرور زمان و تتالی دهور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین صورت حالیه رسیده است

و این گمان از (آبیقور) که اتباع (دیوجانس) کلبی میباشد بظهور رسید و او گفت که انسان اولاً مثل خنزیرها پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه در آمده است و هیچ دلیلی برین معنی اقامه نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور گردد —

و متاخرین این گروه یعنی نیچریها چون دیدند که علم ژیولوجیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی سلسلهٔ انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند اولاً در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات — طائفهٔ گفتند که جمیع جراثیم انواع در آنوقتی تکون یافت که التهاب کرهٔ زمین روی بنقصان نهاد و اکنون هیچ وجه جرثومهٔ متکون نمی شود —

و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصاً در خط استوا بجهت اشتداد حرارت و هر دوی این طائفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه خصوصاً در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسائط آن جراثیم و موجب التئام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را بتغذیه حی و زنده میگرداند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بسائط هم سستی روی میدهد — و معشری را چنان خیال شد که این جراثیم با زمین در حین انفصال از کرهٔ آفتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا آنکه آنها میگویند که زمین

غیر حیه

در آن هنگام قطعه ئی بود از آتش پس چگونه شد که آن جراثیم و ریزه ها محترق نگردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد —

و ثانیاً این جماعت متأخرین نیچریها بعضی با دیگر اختلاف کردند در تحول آن جراثیم از حالت نقص بکمال و از عالم ناتمامی بدین صُوَر و هیأت متقنهٔ محکمه —

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمیست مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر جنسیه را بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گر می شود و ازین تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میانهٔ نطفهٔ انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمی شود و در هیچیک از نطفهای آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد —

صنفی برین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد و لهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان و برحسب حاجات و ضرورات و بموجب قواسر خارجیه منتقل میگردد از نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی بصورتی اُخری و سید این طائفه (داروِن) میباشد و او کتابی تألیف کرده در و بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ (اُرَنْ اُوتان) رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باوّل درجهٔ انسانی پا نهاد که جنس (یام یام) و سائر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر اُفق اعلی از اُفق زنگیها مقام گزید و آن اُفق انسان قوقاسی است و برحسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور دهور

پشه‌ها فیل گردد و فیلها تدریجاً پشه شود —
و اگر از و پرسیده شود که انواع درختها و نباتاتیکه در بیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام
بوده و در یک بقعه‌ای از زمین باهم گل و بیک آب و هوا تربیت می‌شود بچه سبب آنها
در بنیه و طول و اوراق و ازهار و اثمار و طعم و عمر مختلف میباشد و چه دواعی و بواعث
خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان، البته بغیر از عجز چیزی دیگر
اظهار نخواهد کرد —
و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیرهٔ (ارال) و بحر (کسپتان) با اشتراک آنها در مأکل
و مشرب و تسابق آنها در یک جولانگاه چرا اشکال و هیئات آنها مختلف گردیده است
بجز زبان خوائیدن چه جواب خواهد داد —
و همچنین اگر سوال شود از و از حیوانات مختلفة الصور و القوام ایکه در یک منطقه میباشد
و زیست آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینة الخلقه و الترکیب ایکه قدرت
بر قطع مسافات بعیده ندارد سوای لکنت چه علت بیان میکند —
بلکه اگر بد و گفته شود که آن جراثیم ناقصة الخلقه فاقدة الشعور را که راه نمائی نمود باستحصال
این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه متقنه محکمه ایکه حکما از اکتناه اتقان و احکام آنها
عاجز و ارباب فیسولوجیا از تعداد منافع و فوائد آنها قاصر مانده اند و احتیاج و نیازمندی
کور و اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا گردید جراثیم را بسوی جمیع این کمالات
صوریه و معنویه البته تا ابد الآبدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد کرد —
و این بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه ایکه میانه انسان و میمون است در بادیه
خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند تمسک نموده است —

یکی آنکه اسپهای سبیریا و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسپهائیکه در بلاد عربیه تولد میابد و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال آنکه علت این بعینها همان علت کثرت نباتات و قلت آنها است در بقعهٔ واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و دو فور میاه و کمی آنها و همان علت نحافت و لاغری سکان بلاد حاره و سمن و فربهی باشنده گان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن —

و دیگری آنکه او روایت میکند که جماعتی دمهای سگهای خود را میبریدند و چون چندین قرن برین مواظبت کردند پس از آن سگهای آنها خلقةً بی دم زائیدن گرفت و گویا میگوید چون حاجت بدم نماند طبیعت نیز از دادن آن سر باز زد و این بیچاره اصم و کر بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار سال است که ختان میکنند و با وجود این یکی از آنها هم تاکنون مختون زائیده نشده است —

و بعضی دیگر از متأخرین این مادیین یعنی نیچریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آرای آنها اعراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که مادهٔ غیر شاعره علت و موجب این نظامات متقنه و هیأت محکمه و اشکال انیقه و صور حسنهٔ عجیبه گردد لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است (ماتیر) (فرس) (انتیلجانس) یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در وی باشد و بدستیاری شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیأت محکمه جلوه داده و میدهد و هرگاهیکه بصور اجساد حیه متلبس میشود چه آن اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات آلات و جوارح را مینماید و ملاحظهٔ ازمنه و امکنه و فصول را میکند

و چون ریسمان باطل پوسیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت و سائر
متأخرین مادیّین به ترکّب اجسام از اجزاء ذیمقراطیسیّه این اصل را که بهزار جدّ و جهد بدست
آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و بلا فائده میسازد —

زیرا آنکه هر جزء ذیمقراطیسی را درین هنگام قوّه ایست خاصّه و شعوریست خاص بجهت آنکه
ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیّه بر دو محلّ —

و چون چنین باشد پس از ایشان سوال کرده میگوییم این اجزاء منفصلهٔ منتشره از کجا
بمقاصد یکدیگر آگاه شدند و بکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن نمودند و در کدام مجلس
(پارلمان) و محفل (سنات) مشورت کردند از برای تشکیل این مکوّنات انیقهٔ عجیبه
و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضهٔ عصفوری باشند باید آنجا بهیئت مرغ
دانه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل نمایند که زیست آن را شاید و اگر
در بیضهٔ شاهین و عقابی باشند باید منقار و مخلاب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن
بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد و در وقتیکه در مشیمهٔ
سگی ماده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند پیش از حصول که این بچه
سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچّهای متعدد در دفعهٔ واحده خواهد آورد پس باید
از برای او پستانهای متعدد انشاء کرد و این اجزاء متلاشیه چگونه تعقل کردند که
حیوانات در زیست خود محتاجند بقلب و ریه و کبد و مخ و مخیخ و سائر اعضاء و جوارح
و البته این گروه پس از شنیدن این سوالات سر بجیب حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند داد
مگر آنکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هر یک ازین اجزاء ذیمقراطیسیّه عالم است بجمیع ما کان
و ما یکون و بتمام اجزائیکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی

وازان است که هر یک از آنها حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره و قاعده قائم ودائم است تلیسیوس در بنوقت من خواهم گفت اولاً لازم میاید برین قول که ذرایین بعد صغیر چند ذیمقراطیسی که بمکرسکوپ هم بنظر نمیاید ابعاد غیر متناهیه بوده باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ایکه در ماده ئے از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئی از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صور علمیه آن جزء بنابرین رای فاسد غیر متناهی است پس باید در آن جزء متناهی ابعاد غیر متناهیه بوده باشد واین ببداهت عقل باطل است ـ

وثانیاً چون اجزاء ذیمقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال نمو نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث درد و وجع و الم مینمایند وچه سبب است که ادراک انسان و سائر حیوانات که عین ادراک همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و در حفظ حیات خویشتن قاصر است ـ وعجیب تر این که متاخرین مادیین با همه خرافات باز در بعضے امور حیران مانده آن را نتوانستند بهیچ یک از مبادی و اصول فاسده خود چه جیع بوده باشد چه شعور منطبق گردانند زیرا آنکه دیدند که پاره ئے از مکونات مختلفة الخواص واچون تحلیل می کنند عناصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد از مجموع این خزعبلات رجماً بالغیب برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و بر حسب اختلاف اوضاع آن اجزاء مختلفة الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مترتب می شود ـ

وبالجمله این وه مذهب مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را و قائل بوجود صانع تعالی نیستند واین گروه چه در عرف خود آنها وچه در عرف متالهین مادیین و

طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر میخواهی بگو نیچریها و نا تور الیسمها و ماتیرلیسمها ۔ وما فیما بعد رساله ئی در تفصیل مذهب اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را باین براهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین پیاچو ها یعنی خلبو سهامی (پهلوان پنبه) هندوستان خواهد بود حاشا زیرا آنکه اینها را حظی و نصیبی از علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهره ئی هم از انسانیت ندارند و البته این گونه اشخاص نه قابل سوال اند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قابلیتی هم در آنها بوده باشد همین است که اگر کسی بخواهد (تیاتر) و یا تماشای (کٹ پتلی) امم متمدنه بعمل آورد در آن وقت بکار میآیند بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود ۔

واما الآن میخواهم فقط مفاسدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم مدنیت واقع شده و مضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است بیان کنم و فضیلت و مزایا و منافع ادیان را خصوصاً دیانت اسلامیه را توضیح و تبیین نمایم ۔

پس میگوییم مادیین یعنی نیچریها در اجیال و امم باشکال متعدده و بصور متنوعه و بهیئات گوناگون و باسامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند ۔ گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند ۔ و وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرموز والحقائق و صاحب علم باطن قدم در میدان نهاده اند ۔ و هنگامی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات و تنویر عقول امم است ۔ و زمانی بصورت محبت فقرا و حامی ضعفا و خیرخواه بیچاره گان برآمده اند ۔ و ساعتی از برای اجرای مقاصد فاسدهٔ خود دعوی نبوت نموده اند نه چون سائر انبیاء کذبه ۔ و گاه گاهی هم خود را مؤدب و مهذب و خیرخواه امت نامیده اند ۔

ولکن در هر جیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس
و بهر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آرا مهلکه و اقوال
ممیته خود ها موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آن قوم و علت فنای آن امت گردیدند
و هیئت اجتماعیه آن امم را اعدام نموده احاد آنها را متفرق کردند —

زیرا انکه انسان ظلوم جهول و این مخلوق خئون پر حرص خونخوار را بسبب ادیان در
صدر اول عقاید و خصائلی چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقاید و خصائل را بطور
ارث از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدانها تعدیل اخلاق خویش را می‌نمودند و از شرور و فساد
که برهم زننده هیئت اجتماعیه است اجتناب میکردند و از نتایج آنها عقول خویشتن را بمعارفیکه
سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام
و ثبات حاصل میشد و این طائفه نیچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقائد و افساد
آن خصال میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه یافته روی
بتلاشی مینهاد تا انکه بالمره مضمحل گردد چنانچه اکنون هم رهسپر همین طریقه فاسده میباشند
بیان این نهج واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد
و سه خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها رکنیست رکین از برای قوام ملل و پایداری
هیئت اجتماعیه و اساسیت محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیست فعال از
برای دفع شر و فساد یکه برباد دهنده شعوب است —

نخستین آن عقائد ثلثه جلیله اعتقاد است براینکه انسان فرشته ایست زمینی و اوست
اشرف مخلوقات دوّمی یقین است بدینکه امت او اشرف امم است و بغیر از امت او
همه بر باطل و بر ضلالند و سیمی جزم است بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای

استحصال کمالات لائقهٔ ایکه بد آنها منتقل گردد بعالمی افضل واعلی واوسع واتم ازین عالم
تنگ وتاریک که فی الحقیقه اسم بیت الاحزان راشایان است ــ

وغفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمهٔ این عقاید ثلثه در هیئت اجتماعیه ومنافع جلیلهٔ آنها
در مدنیت وفوائد کثیرهٔ هریکی در انتظامات وروابط امم وثمرات جمیلهٔ هر واحدی
از آنها در بقاء نوع انسانی وزیست افراد آن بایکدیگر بطریق مسالمت وموادعت
ونتایج حسنهٔ هر فردی از آنها در ترقیات ملل در کمالات عقلیه ونفسیه ــ

بجهت آنکه هر اعتقادی را بالبداهه خواص ولوازمیست که مستحیل است انفکاک آنها ازو
ویکی از لوازم اعتقاد انسان براینکه نوع او اشرف مخلوقات است اینست که او قهراً استنکاف
واستکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیه وتنفر خواهد نمود از صفات حیوانیه وهیچ ریبی نیست
که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت وهر قدر آن استنکاف
شدت گیرد ترقی آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد وبمقدار ترقی در عالم عقلی صعود
وعروج اوست در مدارج مدنیت تا آنکه یکی از ارباب مدینهٔ فاضله شده زیست آن با
برادران خود که بدین پایه رسیده است براساس محبت وحکمت وعدالت نهاده شود ــ

واین غایت مراد حکماست ونهایت سعادت انسانیت در دنیا ــ پس این اعتقاد
بزرگترین رادعیست انسان را ازینکه زیست کند در جهان چون خران وحشی وگاوان
دشتی وتعیش نماید درین عالم چون بهائم بیابانها وراضی گردد بزندگانی انعام و
چهارپایان که قدرت بردفع مضار والام واسقام ندارد وطرق حفظ حیات خود را چنانچه
باید نداند وهمه عمر را بوحشت ودهشت وخوف گذراند ــ وسترگ ترین زاجریست افراد
انسانیه را ازینکه یکی دیگر را چون اسود کاسره وذئاب ضاریه وکلاب عقوره پاره پاره نماید

وعظیم ترین مانعیست از مشابهت و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه دنیّه — و نیکوترین سائقیست بسوی حرکات فکریّه و استعمال قوای عقلیه — و مؤثرترین سبب ایست از برای تهذیب نفوس از دنس رذائل — غور کن اگر قومی و قبیله ایرا این گونه اعتقاد نباشد بلکه بالضدّ احاد آن را چنان عقیده باشد که انسان مثل سائر حیوانات بلکه پستر از آنها ست چه قدر دنایا و رذائل از آنها سر خواهد زد و چه شرارتها از ایشان بظهور خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر پست و دنی خواهد شد و عقول ایشانرا چگونه وقوف حاصل شده از حرکات فکریّه باز خواهد ماند —

دیگی از خواص یقین بر اینکه امّت او افضل اُمم است و بغیر آن همه بر باطل اند اینست که لامحال صاحب این عقیده در صدد مبارات و مجازات و همسری سائر اُمم خواهد بر آمد و در میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای انسانیت چه مزایای عقلیه بوده باشد و چه مزایای نفسیه و چه مزایای معیشت برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز بانحطاط و خسّت و دنائت و فرومایگی خود و امّت خویش راضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزّت و بهرمندی و سعادت و رفاهیت ایرا از برای قوم بیگانه‌ئی نخواهد دید مگر آنکه اعلی و افضل از آنرا بجهت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احقّ و الیق و سزاوارتر میداند بجمیع اموریکه در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده می شود و اگر از قواسر خارجیّه قوم آن را انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیّت دست داده باشد هرگز قلب او در راحت و آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید — پس این عقیده افضل ترین سبب است از برای تسابق اُمم در مدنیّت — و بزرگترین علت است

بجهت طلب علوم و معارف و صنایع — و محکم ترین موجب است از برای سعی امم در استحصال
دواعی نمو کلمه و بواعث شرف — تدبر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر بطاء
حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در همت آنها پدید خواهد گردد
و چه اندازه فرومایه گی و بیچاره گی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل
و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سائر ملل بداند چون قوم (دهیر) و (مانگ).
و یکی از مقتضیات جزم بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات
تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بر نهج ضرورت
و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزئین و تنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم
صادقه و خرد خویش را عاطل نخواهد گذاشت و آنچه در وی ودیعه گذاشته شده باشد از قوای
فعاله و مشاعر عالیه و خواص جلیله همه را باجتهاد تمام از کمون بعالم بیرون بر آورده بر منصه
شهود جلوه خواهد داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویشتن از صفات
رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوام
اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست آورد نه از مسالک دروغ گوئی
و حیله بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق
و زیبنده است صرف نماید نه بر باطل — پس این عقیده بهترین داعی ایست بسوی مدنیت
ایکه اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذبه میباشد — و نیکوترین مقتضی ایست از برای
قوام هیئت اجتماعیه ایکه عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک او [illegible] بر صراط
مستقیم عدالت — و قوی ترین باعث ایست بجهت روابط امم ایکه بنای آنها بر مراعات صدق
معاملات است از روی راستی و صداقت — و گزیده ترین سبب ایست از برای مسالمت

و موادعت اصناف انسانها بجهت آنکه مسالمت ثمرهٔ محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه
سجایا و اخلاق پسندیده میباشد — و اوست آن یگانه عقیده ایکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد
و از وادیهای شقاوت و بدبختی آنها را نجات داده در مدینهٔ فاضله بر عرش سعادت مینشاند —
تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغ گوئی و حیله بازی و رشوت
خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه حرص و آز و غدر و اختیال و ابطال
حقوق و مجادله و مقاتله شهرت خواهد پذیرفت و بچه مقدار تهاون در تحصیل معارف دست خواهد داد
و اما آن خصائل ثلثه ایکه بسبب ادیان از دیر زمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از آنها
خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از اتیان فعلیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد
و تأثر اوست از تلبس بحالتیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود — و باید دانست که تأثیر
این خصلت در انتظام هیئت اجتماعیه و کبح نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه
از صدها قانون و هزارها محتسب و هزارها پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیا نباشد و نفس
در دائرهٔ نذالت و سفلگی قدم نهد کدام حد و کدام جزاء آن را منع تواند کرد از افعالیکه
موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون (مسلّم) جزاء هر عمل
قبیحی قتل قرار داده شود — و این صفت ملازم شرف نفس است و انفکاک یکی از دیگری
نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسلهٔ معاملات است و اساس درستی پیمانها و استواری
عهود است و مایه اعتبار انسان است در قول و عمل — و این شیمه عین شیمهٔ نخوت و غیرت است
که بسبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات
امم و شعوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر
امتی را غیرت و نخوت نه بوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه

و خست و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیّت خواهد ماند۔ و این ملکه یعنی ملکهٔ حیا رشتهٔ ائتلافات و اجتماعات و معاشرات انسانیّت است چونکه ائتلاف در میان جمعی صورت نه بندد مگر بحفظ حدود و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکهٔ شریفه۔ و این سجیّه است که انسان را باداب حسنه مزیّن میسازد و از افعال شنیعهٔ حیوانات دور مینماید و بتعدیل و تقویم حرکات و سکنات دعوت میکند و بدو انسان از سائر حیوانات امتیاز یافته پا از دائرهٔ بهیمیّت بیرون مینهد۔ و این آن یگانه خلق ایست که حث بر همسری ارباب فضائل میکند و از نقائص منع مینماید و نمیگذارد انسانها را که بجهل و نادانی و دنائت و سفلگی راضی شوند۔ و این همان خلّه ایست که تحقق و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود۔ و این نخستین وصفیست که معلّم و مربّی و ناصح بدست یاری آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریّه و معنویّه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه میکنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را بفضیلتی بخواند او را مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا نمیکنی از ینکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه توبیخ را اثرے بود و نه تشنیع را ثمرے و نه دعوت را فائده سے۔ پس معلوم شد که این سجیّه اصل همه خوبیها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد۔ فکر کن اگر این صفت در قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغ گوئی در میان احاد آن فاش خواهد شد و چه اندازه افعال رذیله شنیعه و اعمال بشنعه قبیحه جهرًا از آنها سر خواهد زد و چه مقدار سفلگی و دنائت و نذالت در سرا اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چه گونه حیوانیّت و بهیمیّت بر آنها غلبه خواهد کرد و دوّمی امانت است و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی و زیست آن در این عالم موقوف بر معاملات و مبادلهٔ اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است و تبدیه

امانت در میانهٔ انسانها نباشد سلسلهٔ معاملات از هم گسیخته و رشتهٔ مبادلهٔ اعمال بریده خواهد گردید
و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقا و زیست ممکن نباشد
و نیز رفاهیت و آسایش امم و شعوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی
از انواع حکومات چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه
و حکومت بجمیع انواعش متشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود مگر بجماعتی که بصفت حراس
متصف شده در حدود بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در داخل مملکت در قلع و
قمع قتالین و فتاکین و قطاع طریق و سراق کوشند و بگروهی که بشریعت دانا بوده باشند
و قوانین و نظامات دول و امم را بدانند و بر منصهٔ حکم و قضا از برای فصل دعاوی
حقوقیه و جنائیه نشسته رفع خصومات را نمایند و باشخاصیکه ضرائب و جبایات را
بر وفق قانون حکومت از عموم اهالی جمع نموده در خزانهٔ حکومت که فی الحقیقه خزینه
عموم رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن اموال مدخره را بر سبیل اقتصاد در منافع
عمومیهٔ اهالی چون بنای مدارس و مکاتب و انشای قناطر و طرق و بنیاد دار الشفاها
صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس بوده باشند و چه قضات و چه
غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و اداکردن این جماعتهای چهارگانه که ارکان اربعه
حکومتها میباشند خدمتهای خود را بنوعیکه فساد بر اساس حکومت راه نیابد موقوف است
بر خصلت امانت و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع آحاد رعیت مسلوب
گردیده حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راههای تجارت
بسته و ابوابهای فقر و فاقه بروی اهالی گشوده و خزانهٔ حکومت خالی و طریق نجات بر و
بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر امینه اداره شود یا بالمره

مضمحل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بدتر است از مرارت اضمحلال و زوال
خواهد چشید - و همچنین ظاهر است که سلطهٔ قومی بر سائر اقوام و نفوذ کلمهٔ آن هرگز صورت
وقوع نخواهد پذیرفت مگر آن که آحاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که
بمنزلهٔ شخص واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جملهٔ محالاتست
- پس هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس حکومت است
و راحت و امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمهٔ امم بغیر او صورت نبندد
و روح و جسد عدالت همین سجیه است و بس - تبصر نما اگر امتی را این صفت نباشد
چه مصائب و بلایا و آفات آحاد آن را فرا خواهد گرفت و چه سان فقر و فاقه و بیچارگی
ایشان را احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه مضمحل و نابود خواهد شد -

و سیمی از آن اوصاف صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه
بسیار و ضرورات معیشت آن بیشمار است و اشیائیکه بدانها رفع حاجتهای
خود را بنماید و چیزهائیکه بواسطهٔ آنها ضرورات خویش را دفع میسازد هر یکی در حقیقت
در زیر پردهٔ خفا خزیده و هر واحدی در ناحیهٔ در پس حجاب مستوری از نظرها گزیده
و یا بدامن بی نام و نشانی کشیده است و همچنین مخفی نباشد که هزارها مصائب و هزارها
بلایا و هزارها رزایا و هزارها آفات در رهگذار او بهر سوی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه
بقصد هلاک انسان در کمان اکدار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را با غایت
این حواس خمسهٔ ضعیفهٔ خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد منافع مطلع گشته دفع ضرورات
خویش را نماید و یا آنکه بر کمینگاههای بلایا آگاهی یافته در صیانت وجود خویشتن کوشد
لهذا امر انسانی از برای جلب منافع و دفع مضار محتاج است باستعانت از مشاعر سائر مشارکین

در نوع وطلب هدایت نمودن اند آنها تا آنکه بسبب راهبری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضے از گزندها رستہ بمقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آرد و این استعانت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از دارای صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را بعید و بعید را قریب وا نموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد۔ پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت و حبل متین هیئت اجتماعیه شعوب است و هیچ اجتماعی بدون او صورت نه بندد چه اجتماع منزلی بوده باشد و چه اجتماع تمدنی۔ غرض اگر گروهے را صداقت نباشد چه قدر شقا و بدبختی ایشان را دست خواهد داد و چه گونه سلسلهٔ انتظام آنها گسیخته خواهد شد و چه سان به پریشانی مبتلی خواهند گردید۔

و این منکران الوهیت یعنی نیچریها در هر زمان که پیدا شده‌اند و در هر امت که ظهور نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطهٔ مبادی فاسدهٔ و اصول باطلهٔ خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقاید ثلثه شریفه و آن خصائل جلیلهٔ سه گانه بوده باشد از بیخ براندازند و درهای شقاوت و بدبختی را بروی این بیچاره انسان بکشایند و از عرش مدنیت اش فرود آورده بر خاک مذلت وحشیت و حیوانیت اش بنشانند۔ زیرا آنکه بنای تعلیمات خود را اولاً برین نهادند که همه ادیان باطل و از جمله واهیات و جعلیات انسانها ست پس نشاید ملتی را که بواسطه دین و کیش از برای خویش شرافت و حقیقتی بر برسائر ملل اثبات کند۔ پس ازین تعلیم فاسد که موجب فتور همه و سبب بطا در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش یافت گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مزیتی بر بهائم نیست بلکه خلقةً و فطرةً از غالب آنها خسیس تر و پست تر میباشد و بدین قول درهای حیوانیت را بروی انسانها کشودند و از ارتکاب افعال قبیحه و اعمال شنیعه

برمردمان سهل و آسان کردند و عیب درندگی و افترا سرا بر داشتند - و سبب این
کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگری نیست و انسان چون نباتیست که د
بروید و در تابستان خشک شده بخاک عود کند و سعید آن شخص است که درین دار د
ملاذ و مشتهیات بهیمیه او را دست یاب گردد و بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت
و تزویر و اختلاس را رواج دادند و انسانها را برذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلها را
از سیر بسوی کمالات و کشف حقائق باز داشتند - چون این طاعونها و وباهای
عالم انسانی یعنی نیچریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا مؤثر نخواهد افتاد
و هرگز خداوندان شرم پا در دائره حیوانیت نخواهند گذاشت و باباحت و اشتراک
در مأکل و منکح راضی نخواهند شد ازین جهت در ازاله حیا کوشیدن گرفتند و گفتند
که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را
شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که در ازاله
این صفت بکوشد تا آنکه بکمال نفسی فائز گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق
حیوانیت را برداشتند و سلوک سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده باشد
بر نفوس آسان کردند - پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقة دو امر است یکی
اعتقاد بروز بازپسین و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله ارکان تعلیمات این گروه
نیچریها رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس تأثیر تعلیمات ایشان در اشاعه خیانت
و کذب بیشتر است از تأثیر قول کسیکه بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون
موجب امانت و صداقت یعنی آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشند
هر وقت نوعی مقاومت با قول داعی بخیانت و کذب خواهد کرد و اگر چه مقاومت ضعیفه باشد

زین جهت در تأثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهے صاحب آن عقیده و دارای
صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب از لوح نفس ستروده
گردد چونکه درین هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب باقی نخواهد ماند ـ علاوه برین
چون این گروه بنا ر مذهب خود را بر اباحت و اشتراک گذاشته اند و جمیع مشتهیات را
حق مشاع پنداشته اند و اختصاص و امتیاز را اغتصاب انگاشته اند چنانچه ذکر
خواهد شد دیگر محلی و جائی از برای خیانت باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصے از برای
استحصال حق مشاع خود حیله‌ئے را اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر
دروغی را وسیله سازد کذب قبیح شمرده نمی شود ـ پس معلوم شد که تعلیمات این گروه
موجب همهٔ خیانت ها و دروغها است و سبب همه شرور و رذائل و دنایا و خبائث است
ـ و لامحاله اگر این گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید ـ و از آن
چه گفتیم بخوبی ظاهر شد که این طائفه چگونه سبب هلاک و دمار امم و قبائل و شعوب میگردیدند
ـ الآن میخواهم بگویم که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده اند و هستند و تخم
اصلاحیک در مخیلهٔ پر مالیخولیای ایشان مرتسم شده است میخواهستند و اکنون هم برانند
که آتش فسادی افروخته خانمان این نوع بیچاره را سوخته اسم او را از لوح وجود براندازند
چونکه هر کسے را هویداست که بقاء افراد انسان درین جهان از روی ضرورت موقوف
است بر صنایع و حرف چندیکه در شرف و خست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد
ـ و غایت بغیه و نهایت مقصود این جماعت این است که همهٔ انسانها در جمیع مشتهیات
و ملاذ مشترک شده اختصاص و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را افزونی و برتری
در هیچ چیز بر دیگرے نباشد و همگی در نهایت شادی باهم بسر برند ـ و چون چنین شود

البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقهٔ بخسیه سر باز زده امر معیشت مختل دولاب معاملات و مبادله در اعمال از حرکت باز خواهد ایستاد و عاقبت الامر این نوع ضعیف روی براه هلاکت آورده کلیتهً زائل خواهد شد (ولی نتیجهٔ اصلاح ارباب مالیخولیا بیش ازین نخواهد بود) - و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین طریقهٔ شنیعه ممکن باشد باید دانست که بلا شک جمیع محاسن و زینتها و تجلیات او بر باد فنا رفته همهٔ کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجد و شرفش سرنگون گشته در بادیهٔ وحشیت چون سائر حیوانات با هزار آلام و اسقام در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آنکه علت حقیقیهٔ همهٔ مزایای انسان حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز برداشته شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقائق اشیاء و استکشاف دقائق امور نهادن و زبده انسانها چون بهایم وحشی در زیر جبال زنده کافی خواهند کرد اگر ممکن باشد ولکن هیهات هیهات -

معلوم باد که بهائیها طرق چندی را از برای نشر تعلیمات مفسدانهٔ خویشتن اختیار کردند - چنانچه در وقت امنیت و بیخوفی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان بعالم آشکار نموده - و در زمان بیم و خوف تدبیر او اجب شمرده طریق اشاره و کنایه و رمز را بقدم تدلیس پیمودند - و گاهی بیکبار در هدم ارکان ستهٔ آن قصر نیک بختی انسان کوشیدند - و هنگامی برحسب مقتضای حال بعضی از آن ارکان را محط نظر تعلیمات باطله قرار داده در ویرانی آن جد بلیغ خود را بکار بردند - و وقتی بموجب ضرورت بنفی ملزومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم

نفی آن ارکان میشود پرداختند. و زمانی بانکار صانع و ابطال اعتقاد ثواب و عقاب
اکتفا کردند چون دانستند که زوال این دو اعتقاد لامحاله منتج جمیع مقاصد مضرهٔ ایشان
خواهد گردید. و زمانی از ذکر مبادی دم در کشیده بتزویق و تزئین و تحسین اصل مقصد
که اباحت و اشتراک همه در همه باشد استقلال ورزیدند. و گاه گاهی هم بجهت دفع
معارضین اصول فاسدهٔ خود راه اغتیال پیش گرفته چون هزارها بیگناهان را
بدسیسها و حیلها ریختند.

و بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس شریره را
که نهایت مقصود شان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق و چه از راه باطل
آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظهٔ نتائج و عواقب بدان آرا فاسده خورسند
و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعهٔ آنها کوششها مینمودند. و جماعتی دیگر اگرچه بدان
اقوال نمیگرویدند و اعتقاد نمیکردند مع ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون
نمانده در ارکان عقائد نافعه و اساس صفات مفیدهٔ آنها هم خلل و فساد و تباهی
راه مییافت بجهت آنکه غالب مردم در عقائد و اخلاق خویشتن رهسپر تقلید و عادت
میباشند و از برای تزعزع ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیست
. لهذا فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حیله بازی و خیانت
در آنها شایع میگردید و پردهٔ حیا برداشته شده افعال ناشایسته بمقام انسانی
جهرا از ایشان بظهور میپیوست. و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را
چنان گمان میشد که بغیر ازین حیات حیات دیگری نیست وصف (انگیست)
برو غلبه میگردید (و وصف انگیستی عبارتست از محبت ذات بدرجه‌ئیکه اگر منفعت

جزئیّۂ صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد وست او آن منفعت ندارد و بضرر ہمۂ جہانیان رضا در دہد) و این صفت موجب آن میشد کہ ہر واحدی منفعت شخصیّۂ خود را بر منافع عامہ تقدیم نمودہ امّت و قوم خویش را با جنس ایشان بضرر خود بلکہ رفتہ رفتہ بجہت این حیات دنیّۂ جبانت و خوف بر دستولی گشتہ از برای حفظ زندہ گی خویش بنذالت و سفلہ گی و عبودیّت و خواری براضی و خورسند شوند۔ و در وقتیکہ احوال احاد امّت بدین پایہ میرسید رشتۂ التئام و ائتلاف گسیختہ و وحدت جنسیت منعدم گشتہ و قوّۂ حافظہ و ملّت مُنقبہ زائل گردیدہ عرش مجد و عزّ و شرف آن سرنگون میگشت۔

این است تفصیل آن اُمّیکہ بعد از عزّ و شرف بواسطۂ تعلیمات نیچریہا یعنی مادیّین بذل و مسکنت مبتلا شدند۔

و این است شرح طُرُق تعلیمات مادیّین یعنی نیچریہا۔

گرک یعنی یونانیہا قومی بودند قلیل العدد و بواسطۂ آن عقائد جلیلۂ ثلثہ خصوصاً اعتقاد بدینکہ قوم ایشان اشرف از جمیع اُمم عالم است و بجہت آن صفات شریفۂ سہ گانہ دیگرہ صفت عار و ننگ یکہ عین حیا و یا آنکہ اوّل نتیجۂ اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف سالہای دراز در مقابل سلطنت فارسیّہ ایکہ از نواحی کاشغر تا ضواحی اسطانبول ممتدّ بود ایستادہ گی کردند و از خوف ذلّ و بندہ گی کہ شرف را نشاید و خدا وند عار و ننگ از آن ابا نماید پای مردانہ گی فشردند تا آنکہ آخر الامر آن سلطنت عظیمۂ فارسیّہ را زیر و زبر کردہ دست تطاول بہندوستان دراز نمودند و صفت امانت در آنہا بدرجۂ رسیدہ بود کہ مرگ را بر خیانت ترجیح میدادند چنانچہ

(ثمیستوکلیس) در وقتیکه اگزرکسس او را امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه
فتح یونان گردد زهر خورده خود را کشت و راضی نشد که با ملت و قوم خود خیانت نماید
با وجود آنکه یونانیان او را بعد از خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او
ناچار شده بدیشان پناه برده بوده (بتاریخ یونان رجوع شود) و چون اپیکور (اپیقور)
ناتورلیسم و اپیکوریها یعنی اپیقوریها در یونان باسم حکیم ظاهر شدند و ایشان
پس از انکار الوهیت که اُسّ همه فسادها و مایه همه شرور و خرابیها است چنانچه فیما
بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب خودپسندی و عُجب و غرور چنین گمان میکند
که عالم بتمامه از برای وجود ناقص او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه
جمیع مکوّنات است و بواسطه حرص و طمع خویشتن بلکه بجهت جنونیکه بر و مستولی شده است
چنین اندیشه مینماید که او را جهانیت نورانی و عالمیت جاودانی که پس از رحلت
از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبه عیب و نقص بکمال سعادت
فائز خواهد گردید لهذا خود را برخلاف نیچر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری مقیّد ساخته
و بمشاق و کلفتهای بیشماری مکلّف نموده در پای لذائذ طبیعیّه و حظوظ فطریّه را
بروی خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز بر هیچ حیوانی فضیلت
و مزیّتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه حیوانات ناقص تر و پست تر است
و آن صنایعیکه او را دست یاب شده بدآنها فخر مینماید همه بنهج تقلید از همسایه
حیوانات گرفته شده است چنانچه نسج از عنکبوت و بنای عمارت از نحل و انشای قصور
و صوامع از نمله بیضاء و اتّخاذ مؤنه از مورچه و موسیقی از بلبل و هکذا پس باید
این انسان مغرور بداند که حیات او چون حیات نباتات است و بغیر از این جهان

او را جهان دیگری نیست و جز این زندگانی زندگانی دیگر نمی باشد پس بعبث خود را
در مشاق و اتعاب نیندازد و بار گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش ننهد
و خلاف ناموس خود را از اصناف لذائذ و انواع حظوظ محروم نسازد بلکه بهر نوع
که او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد نصیب خویش را از ملاذ این جهان
بردارد و با قسامها ی حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزا و از وساوس
امور جبلیه ایکه مردم خود را بدانها مقید ساخته اند گوش ندهد و دل ننهد
و چون دیدند که تعلیمات ایشان با تمکن صفت حیا در نفوس بی فائده خواهد افتاد
در ازاله آن خصلت جبلیه آغاز کرده گفتند که حیا و شرم از ضعف نفس است
و بر انسان را لازم است که در ازاله آن سعی نماید و قیود عادات را بشکند تا آنکه
قادر گردد بر ارتکاب جمیع افعالیکه مردم آنها را قبیح میشارند و نفس او از آشکارا
ساختن آن اعمال متأثر و منفعل نشود و عاقبت الامر این ابقوریها پرده
شرم را دریده و آب روی انسانی را بر ده هر جا که مانده سوی میدیدند خواه و ناخواه
خود را بدو میرسانیدند حتی در بسیاری از اوقات اصحاب مواید این حکما نمی برآمده را
سگ خطاب کرده با ستخوانها زده میراندند مع ذلک این سگهای انسان صورت
مرتدع نمی شدند و آلمال مشاع بین الکل نداکرده از هر طرف حمله می نمودند و این
یکی از آن اسباب است که اینها مشهور شدند بکلبیین — و تعلیمات فاسده این
این نیچریهای یونان یعنی کلبیین چون بمرور زمان در نفوس و عقول یونانیها تاثیر
کرد و خردها روی ببلادت آورد و بازار علم و حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید
و شرف نفس آن قوم بنذالت و لؤم و امانت ایشان بخیانت و حیا و ننگ آنها

با وجاهت و بستگی و شجاعت آنها بجانب محبت وطن و جنس آنها بحقیقت شخصیه مبدل شد
و بالجمله جمیع ارکان سته قصر سعادت آنها و همه اساسهای افشانیت ایشان منهدم گردید
و لهذا سلطنت و عزت ایشان بر باد رفته بدست رومان یعنی جنس لاتین اسیر افتادند
و سالهای دراز از شآمت آن تعلیمات فاسده در قید عبودیت بسر بردند بعد از اینکه
در یک جزو از زمان در این عالم حاکم بلامعارض شمرده می شدند۔

فارس قومی بودند که در آن اصول سته سعادت بدرجه اعلی رسیده بودند و خویشتن را
چنان شریف میدانستند که گمان میکردند ارباب سعادت از امم اجنبیه آن قسمت
که در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوار ممالک ایشان شرفیابی حاصل کرده باشد۔
و امانت و صداقت اول تعلیمات دینیه آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام
بر وام نمیکردند از خوف آنکه مبادا ناچار شده دروغی از آنها سر زند۔ و بسبب این عقائد
و خصائل عزت و رفعت و بسطت ملک آنها بپایه ارتقا کرده بود که بیان آن باشر
تا حدے نباید (فرنسیس لنُرمان) مؤرخ میگوید پادشاهی فارس در زمان دارای اکبر
عبارت از ۲۱ والی نشین بود و یکی از آن والی نشینها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوچستان
و سند بود۔ و اگر زمانی در سلطنت آنها فتوری هم میرسید از تأثیرات آن اصول
صحیحه و اندک زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی و سلطه عظمای خود رجوع
میکردند۔ تا آنکه در زمان قباد مزدک نیچری یعنی طبیعی بلباس رافع جور
و دافع ظلم ظهور کرده بیک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیکبختی قوم فارس را کنده
بباد فنا داد۔ زیرا آنکه گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه انبیا آنها وضع کرده اند
همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی بر باطل است و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا اکنون

منسوخ نشده ودر حیوانات و بهائم مصون و محفوظ مانده است وکدام عقل وکدام دانش
بجائی منجر میرسد و نتیجه همه ماکولات ومشروبات ومنکوحات را در میانه جمیع اکلین و
شاربین وناکحین حق مشاع قرارداده است پس چرا باید که انسان بجهت جعلیات
وهمیه اینکه آنها را قوانین وآداب مینامد از مادر و دختر وخواهر خود محروم مانده ودیگران
از آنها تمتع بگیرند وچه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده دعوی
ملکیت نماید و یا آنکه زنی را بحباله نکاح درآورده سائرین را از آن منع کند وچه
حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق میشمارد وآن
بیچاره را که حیله ئی تمتع از حق خود میگیرد غاصب وخائن مینامد ولهذا بر هر کس
واجب است که غل ظالمانه قوانین وآداب وشرایع عقل ناقص انسانی را از گردن
برآورده بمقتضای شریعت مقدسه نیچر حقوق خود را در اموال وزنان بهر نوع که
بتواند استحصال نماید وغاصبین را جبراً وقسراً از فعل ناشایسته غصب وجور باز دارد
وچون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت حیا از میانه برخواست
وغدر وخیانت فاش گردید ورذالت وسفلگی شیوع گرفت وصفات بهیمیه غلبه نمود وطباع
آنها بالکلیه فاسد شد وانوشیروان اگرچه مزدک وبعضی از پیروان آن را کشت ولکن
قادر بر قلع وقمع این تعلیمات فاسده نگردید وبدین جهت این قوم نتوانستند که یک
حمله عرب را تحمل نمایند وحال آنکه قرنها وهمسر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرنهای
متعدده با عرب‌ها در مجادله ومحاربه بودند —

ولاکن

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه حقه وبسبب شریعت سماویه صدقه خود
آنقدر عقائد جلیله وخصائل جمیله احاد آن امت را حاصل شده بود وآنقدر اساس آن

ارکان سنته و بآنها استوار گردیده بود که در یک قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقاید و سجایا از جبال آلپ تا سور چین در تحت تصرف در آوردند و دماغ اکاسره و قیاصره را بخاک مذلت مالیدند با آنکه شرذمه قلیله بیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدرجه رسیده بود که مقناطیس آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد ملیون غیر مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آنها مخیر کرده بودند در میانه جزیه زهیده و اسلام — و همین گونه غلبه و عز این امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها یعنی ملقبین باسم باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانیه های خود را در جمیع اطراف و اکناف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند — و چون این نیچریها اصحاب باطن دیدند که نور شریعت محمدیه جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم و سعه فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین متین و صیانت عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای انتشار آراء فاسده خود طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را برین قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقائد خود و پس از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام با رؤسای دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر تاسیس مطالب خود بوده باشد — و چون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکردند این بود که اعمال ظاهریه از برای اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه بر کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را از قید اعمال ظاهریه بدنیه خلع نمائی ——

وبعد زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیودات از برای قاصرین است که بمنزلهٔ بیمار انند و چون تو کامل گشتی لازم است که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دائرهٔ واسعهٔ اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل — و پس از تثبیت اباحت در نفوس تابعین خود جهت انکار الوهیت و اثبات مذهب نیچری وسیلهٔ دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه خواهد شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم (یعنی باسم اقرار کن و مسمی را انکار نما) — و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر رؤسای مسلمین برین امر مطلع شده درصدد معارضه برآمدند و چون آنها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر آرای باطله خود خون هزارها علما و صلحا و امرای امت محمدیه را علی الاعلان ریختند — و بعضی از آنها آن عقائد فاسده مضره را فرصت یافته بر روی منبر آمده جهارا بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نخواهد شد و قیامت عبارتست از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هر چه خواهد بکند که تکلیف برخواسته شده است (یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز گردید) — و بالجمله این نیچریها اهل باطن و خداوندان تاویل بهینها تا تو لیسهها قرون سابقهٔ مسلمانان تجدید کمال خلق را بجمیع نقائص در ذیل اینکه برانداز ندهٔ امم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسهٔ تنزیه جعلی خویش اعتقاد

الوہیت را کہ اساس ہمہ سعادات النبیاہاست درین دار دنیا از الواح عقول
ستردند و بمرور زمان اخلاق امت محمدیہ را شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقاید
و سجایای پسندیدۂ آن امت شریفہ تزعزع انداختند تا آنکہ شجاعت و بسالت آنہا
بخوف و جبانت و امانت و صداقت آنہا بخیانت و دروغ گوئی و محبت اسلام آنہا
بمحبت شخصیہ بہیمیہ مبدل گردید۔ و از آن بود کہ جماعتی از صعالیک فرنگ در قرن
خامس باراضی شامیہ ہجوم کردہ صدہا شہرہا و قریہ ہا را خراب نمودند و خون ہزارہا
را رائیگان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از دفع آن صعالیک عاجز
ماندند و حال آنکہ پیش از آن فساد اخلاق و تباہی عقائد قوم فرنگ را در ممالک
خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود۔ و ہمچنین گروہی از اوباش
تاتار و ترک و مغول با چنگیز خان آمدہ غالب شہرہای محمدیان را ویران ساختہ
خون ملیونہا را بر خاک ریختند و مسلمانان را اینقدر قوۃ نشد کہ این بلیہ را از خود
دور سازند با وجود اینکہ در اوّل اسلام با قلت عدد تا سور چین جولانگاہ سپاہیان
مسلمانہا بود۔ و آن ہمہ ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان
حاصل نشد مگر از خیانت و دروغ گوئی و جبانت و گران جانی و ضعف و سستی
اینکہ آثار آن تعلیمات فاسدہ بود۔ و چون اداب و اخلاق و دیانت محمدیہ از غالب
نفوس مسلمانان بالمرّہ زائل نشدہ بود لہذا بہزار کوشش بعد از سالہای دراز
اراضی شامیہ را از دست فرنگ گرفتہ چنگیزیان را بشرف اسلام مشرّف کردند
ولکن نتوانستند کہ آن ضعف را بالکلیہ زائل سازند و آن سلطہ و قوت خود را
دوبارہ اعادہ نمایند زیرا آنکہ آن سلطہ نتیجۂ آن عقائد حقّہ و آن خصال پسندیدہ بود

بابلیها

و بعد از تطرّق فساد اعادهٔ آنها متعسر گردید — و از این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطهٔ مسلمانان را از محاربهٔ صلیب میگیرند — و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرّق کلمهٔ آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند — مخفی نماند بابیها که درین زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بناحق ریختند کوچک ابدالهای همان نیچریهای اَلَموت و چیلهای یعنی کچکول بردارهای همان طبیعیّین گردکوه میباشند و تعلیمات آنها نمونهٔ همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تأثیرهای دیگر از اقوال آنها در اُمّت ایرانیّه یافت خواهد شد —

اُمّت فرنساویه آن یگانه امّتی بود که بواسطهٔ آن اساسهای شش گانهٔ سعادت در قطعهٔ یوروپ بعد از رومانیین رفع عَلَم دانش و کاردانی نموده موجب تمدّن همهٔ اُمَم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب اوقات در جمیع بلاد مغربیه صاحب کلمهٔ نافذه شد — تا آنکه در قرن هیجدهم از میلاد مسیح (وُلتیر) و (رُوسُو) باسم رافع الخرافات و منوّر العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر اپیکور (ابیقور) کلبی را نبش کرده عظام بالیهٔ ناتورلیسمی را احیاء نمودند و تکالیف را برانداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و اداب و رسوم را خرافات انگاشتند و ادیان را اختراعیات انسان ناقص العقل پنداشتند و هر دو جهراً بانکار الوهیّت و تشنیع انبیاء پرداختند حتی (وُلتیر) چندین کتاب در تخطئه و سخریّه و تشنیع و ذم انبیاء تصنیف کرد — و این اقوال باطله در نفوس فرنساویها تأثیر کرده بیکبارگی دیانت عیسویّه را ترک نمودند و درهای شریعت مقدّسهٔ نیچر یعنی اباحت را بر روی خود گشودند — حتی در روزی از روزها دختری را آورده در محراب کنیسه گذارده

زعیم آن قوم ندا درداد که ایها الناس پس ازین از رعد و برق مترسید و چنین گمان
مکنید که اینها از طرف آلهٔ سما برای تهدید شما ظاهر شده است بلکه بدانید که همه اینها آثار
طبیعت است یعنی ناتور و غیر از (ناتور) ناثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر
پرستش اوهام را منمائید و از روی گمان خدایانی برای خود اختراع مکنید و اگر
خواهش آن دارید که چیزی را عبادت و پرستش نمائید اینک (مدموازل)
در محراب چون دمنیه ایستاده است — و تعلیمات فاسدهٔ نیچریه این
دو شخص اولا موجب ثورت مشهورهٔ فرانسا دیه گردید و ثانیاً
سبب آن شد که فساد اخلاق و تفرق و اختلاف مشارب افراد آن امت را
فرا گرفت تا آنکه رفته رفته هر طایفهٔ از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباینه
بخود مشغول گردیده باستحصال مقاصد خود و خویشتن کوشیدن گرفت و از منافع
عامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجیهٔ ایشان چه در غرب بوده باشد و چه
در شرق روی بنقصان آورد — و ناپلیون اول اگرچه دوباره دیانت مسیحیه را
اعاده نمود ولکن اثر آن تعلیمات از نفوس برنخاست و اختلاف مشارب زائل نگردید
— و عاقبت الامر بدان منجر شد که از دست جرمنی شکست خورده زیانهائیکه
بسالهای دراز جبر آن نتوان کرد بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث
آن شد که طائفهٔ (سوسیالیست) یعنی اجتماعیین در آنها یافت شد و ضرر
و خسارت این گروه بر فرانسا کمتر از ضرر و خسارت جرمنی نبود (بتاریخ حرب
فرانسا رجوع شود) — و اگر ارباب آن عقاید حسنه و سجایای پسندیده
تدارک این امر را نمیکردند این قوم برای اجرای مقاصد باطله خود فرانسا را

زیر و زبر گروه با خاک برابر میسازند — و پوشیده نماند که دولت عثمانیه بسبب ظهور این
عقیده فاسده نیچریان در بعضی از امرا و عظمای آن بدین حالت محزنه افتاد حتی این
افسرهای عسکری که درین محاربه اخیره خیانت کرده باعث خرابی و تباهی گردیدند
همانها بودند که بطریق نیچری قدم میزدند و خود را اصحاب افکار جدیده می شمردند یعنی
بسبب تعلیم نیچری چنان گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات است و این
اخلاق و حیا یا نیکه از برای خود فضیلت میدانند همه خلاف (ناتور) و از فضول
عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و هر راهی که ممکن شود او را لذات و شهوات
حیوانیت را از برای خود استحصال کند لذا اغات قیودات و بواهیات جعلیات
انسانهای بی عقل خویشتن را از ملاذ محروم میسازند و چون این انسان فانی می شود چه
شرف چه حیا و امانت و صداقت که [illegible] ایشانها با رتب جلیله سفالگی را قبول کرده
بالقیمت [illegible] خانه شرف چندین ساله عثمانیان را بر باد دادند —

(سوسیالیست) و (کومونیست) و (نهلیست) یعنی اجتماعیین و اشتراکیین و نیستیین
[illegible] این طریقه میباشند و خود را باسم محب الفقراء والضعفاء والمساکین
[illegible] — و هر یک از این طوائف ثلثه اگرچه صورةً مطالب خود را بنوعی
تقریر میکنند ولکن غایت و نهایت مقصود آنها اینست که جمیع امتیازات انسانیه را
برداشته چون منزل همه را همه شریک سازند — و بجهت اجرای این مقصد
چه سیلها خون ریزیها کردند و چه فسادها و فتنه ها برپا نمودند و چه قدر عمارات و قرارها آتش
زدند — و ایشان میگویند که جمیع مشتهیات و ملاذیکه در روی این کره زمین است
همه آنها از فیوضات (ناتور) یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را اختصاصی بوده باشد

بیکی از آن ملاذ بدون مشارکین او در انسانیّت بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات حق شایع
بوده باشد در میانهٔ همگی افراد انسانها — و میگویند بزرگترین سدّ و محکمترین مانع از
برای نشر شریعت مقدسهٔ نیچر یعنی اباحت و اشتراک دیانتها و سلطنتها میباشد پس
لازم است که اینها را از اساس براندخت و پادشاهان و روسا ادیان را نیست
و نابود ساخت — و اگر شخصی خود را بلذّتی مخصوص ساخته و خویشتن را بتمتّع از دیگری
ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسهٔ ناتور یعنی طبیعت نماید او را باید بتقریع [illegible]
تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر نه پیچند و گردن کشی نکنند — و این گروه
سهٔ گانه از برای نشر افکار مفسدانه خود هیچ وسیله و حیله‌ای نیافتند مگر آنکه انشاء
مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سائرین مدرّس شده اندک اندک افکار
خود را در اذهان صافیه بچّه‌ها جای دهند و از این جهت بعضی با انشاء مدارس پرداخت
و بعضی دیگر متفرق گردیده هر یکی در مدرسه‌ای از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده
در اذاعه و اشاعهٔ خیالات باطلهٔ خویشتن کوشیدن گرفت و بتدریج دسیسهٔ اخراب
آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یوروپ منتشر گردیدند خصوصا در مملکت
روسیه — و بلاشبهه اگر این طوائف ثلثه قوت بگیرند موجب انقراض و اضمحلال
نوع انسانی خواهند شد چنانچه وجه آن پیش گذشت اجارنا الله من شرور اقوالهم و افعالهم
(مورمننه) آن پسین پیمبر و گزیده و خشنود (ناتور) که اولاً در ممالک انگلیز بود و پس از آن
باراضی امریکا هجرت گزین شد بالهام طبیعت یعنی نیچر چنان مصلحت دید که این نعمت
عظمای اباحت و اشتراک را فقط بآنها عطا کند که به نیچر ایمان دارند لهذا دو کمپانی
تشکیل نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین مطلق التصرف است

در هر یک از مؤمنات واز آنست که اگر از یک مؤمنات سوال شود تو زن کیستی جواب بگوید
زن کمپانی و همچنین اگر زنکی از اولاد آن زنها پرسیده شود که تو بچهٔ چه کسی باشی خواهد داد
بچهٔ جمعیت — و تا هنوز بسبب شر و فساد آنها از چاه ویل کمپانی سر بر نزده و خداوند تعالی
رسیده اند که چه وقت شرارهٔ آن عالم را گرفته تمام دمان انسانها را سوخته و ویران خواهد ساخت
واما آن منکران الوهیت یعنی نیچریها که بلباس تلبیس مهذب و دوست دار امت
و خیرخواه قوم برآمده اند و خود را شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در رنگ اغبیا
و بلیدها علم دانش و کاردانی برافراخته اند و از برای خیانت طرح نو در انداخته اند
و بدوستهٔ کلمات مسروقهٔ ناتمام بخود بالیده اند و بر دهها را بصد کبر و ناز مالیده اند
و خود را با هزار جهل و نادانی هادی و راه بر نامیده اند و با همهٔ اخلاق رذیله و صفات
ذمیمه خویشتن را مهذب نگاشته اند و عقل و خردمندی را فقط در غدر و اختلاس و
تزویر پنداشته اند بسیار خجالت میکشم که آنها را ذکر کنم و بغایت شرم می آید از
تحریر روش و کنش ایشان زیرا آنکه مقاصد آنها بسیار پست است چونکه میخواهند
از برای شکم خویشتن اساس امت خویش را بکنند و رشتهٔ التیام آن را از هم
بگسلانند و جولانگاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شکنبهٔ خود بیرون
ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدرت یارای حرکت نیست — اینقدر میتوانم بگویم
که اینها (پپاچه) یعنی پهلوان پنبهٔ دیگر اند باقیش را خوانندگان بدانند —
و از جمیع آنچه پیش ذکر شد بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه نیچریها یعنی دهریها
در هر امتی که پیدا شدند اخلاق آحاد آن امت را بواسطهٔ تعلیمات فاسدهٔ خود و بهزار
تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغ گوئی

دیگران جانی و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجاً اسم آن امت را از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عبودیت مبتلا کردند — مع ذلک چون بعضی ازین گروه مقصد اعلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد به تدلیس مخفی داشته و در ظاهر به کار الوهیت و روز بازپرس اعتقاد میکنند لهذا میخواهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافیست از برای فساد هیئت اجتماعیه و تزلزل ارکان مدنیت و هیچ سببی موثرتر ازین تعلیم در فساد اخلاق یافت نمی شود و ممکن نیست که شخصی نیچری بوده باشد و با وجود این مهذب الاخلاق و صاحب امانت و صداقت و مروت و جوانمردی باشد —

پس میگوییم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و خلقت شهوتها و خواهشهاییست که بازای آنها مشتهیاتی و ملایماتی در عالم خارج گذاشته شده است — و آن شهوات بذاتها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده آن مشتهیات را استعمال نماید و بدانها معالجه خواهشهای خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج باطل و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک دما و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دست یاب گردد — و این مقتضیات قویه و بواعث فعاله را از تاثیرات غیر معتدله باز داشتن و انسان صاحب آن شهوات موثره را بحق خود راضی کردن و از تعدیات و اجحافات منع نمودن بیکی ازین چهار چیز متصور می شود — یا آنکه هر صاحب حقی شمشیرے در دست گرفته و سپری بر دوش انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده شب و روز در صیانت حق خود بکوشد — و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهوا ادعا میکنند — و یا حکومت — و یا اعتقاد بر اینکه عالم را صانعیست دانا و عمل خیر و شر را

پس ازین خیانت جزامیست معین (یعنی دین) - اما وجه اول موجب آن می شود که
از برای خیانت حقوق و دفع تعدیات سیلهای خون جاری گردد و تطول دا و دیه
بدماء افراد انسانیه مخضب شود و هر قومی ضعیف را طحن و سحق نماید تا آنکه آخرالامر این
نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد - واما وجه ثانی پس باید دانست که
شرافت نفس آن صفتیست که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد
عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد نمود و خست نفس آنست که دارای آن از ذمایا
امور پرهیز نمی نماید و از تقبیح و تشنیع متاثر نمیگردد - و هر کسی را واضح است
که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینه ی در نزد آدم نیست
که بتوان بد و شهوات را بحد اعتدال آورد و هر شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه
انتظام را محکم نمود - آیا ملاحظه نمیکنی بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست
و دنائت شمرده می شود و همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و کمال نفس
و از موجبات مدح و ستایش است و حال آنکه فی الحقیقه عین جور و ظلم و غدر است
- چنانچه نهب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل و اهل جبال و
بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است و اما اهل مدن همه آنها را علامات
خست و دنائت میدانند - و همچنین حیله بازی و مکاری و منافقی در نزد قومی
خست و قومی دیگر این امور را عقل و کار دانی و کمال می شمارند - و دیگر آنکه
اگر غور کنی درین امر که هر حادثی را علتیست و علت غائیه افعال اختیاریه انسان
نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب اتصاف بشرافت نفس و سعی در
استحصال او و خوف از خست و دنائت آن بجهت رغبت و میل انسان است

بتوسیع طرق معیشت دستهٔ از تنگی مسالک رنده گانی چونکه میدانداز اتصاف
بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید و بامانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار
او بسیار خواهد شد و بیاران بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد گردید
بخلاف اتصاف بخست و دنائت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران
گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت - پس بمقدار طلب شرافت نفس
و قوت و ضعف و تمکن و عدم تمکن آن صفت و درجات و مراتب او و تاثیرات
آن در کیج ارباب شهوات از تعدیات بر حسب معیشتهای طبقات مردم میباشد
- بعضی طبقات ناس آنقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت
ایشان را نافع باشد و از ضرر دیگر ند محفوظ مانند بلکه هر طبقه سوی شرافت نفس
را آن صفتی میشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت آن توان شد و آنچه زیاده برین
باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت نمی انگارد اگرچه در نزد طبقات دیگر
نقص و خست شمرده شود و در استحصال آن سعی بکار نمی برد - نظر کن در غالب
سلاطین و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پروا نمی کنند خصوصاً
با آنانکه از خود در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سائر افعال ذمیمه
اجتناب نمی نمایند و هیچیک ازین امور را خست و دنائت نمی شمارند و حال آنکه
اگر یکی ازینها از آحاد رعیت سر میزد خسیس و دنی النفس شمرده شده بدین جهت
در امر معیشت او خلل حاصل میشد حتی سائر طبقات هم این امور را در حق سلاطین
و امراء خود از خست و دنائت نمیدانند بلکه بمحامل دیگر حمل میکنند - و همچنین است
حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقةً بعد طبقةٍ - و سبب این امر آنست

که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه مصون و محفوظ میدانند - پس اگر مدار انتظام عالم همین شرافت نفس بوده باشد هر طبقهٔ عالیه ای دست تعدی بطبقه سافله کشوده درهای شر و فساد بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید - علاوه برین چون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تحذر از تنگی ممالک زنده گانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمی شود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفیه و رشوت خواریهای در زوایای محاکم زیرا آنکه انسان طالب سعهٔ عیش میداند که بدین خبائث مخفیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون آنکه مشهور به بدنامی گردد چنانچه می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم از آنها بظهور میرسد - پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خود راضی کرده منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را نماید - اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدت است پس می شود که شخص بجهت استحصال محمدت خود را باعلی درجهٔ شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع رذائل و دنایا و تعدیات و اجحافات دور نماید - جواب میگوییم اولاً اکثر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را بر لذائذ و شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر بطبقات مردم نظر شود این بخوبی ظاهر و هویدا خواهد شد - و ثانیاً چونکه موجب اول از برای مدح و ثنا این انسانهای حیوان منش و باعث نخستین بجهت ستایش این مؤرخین مزورین و شعرا، کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگرچه استحصال آنها از طرق غیر لائقه شده باشد و در اکتساب این چیزها هزارها تعدیات و اجحافات

مزوریه

سر زده باشد لهذا غالب نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و ثروت و خداوندان جاه و جلال نمایند اگرچه بطریق غدر و ظلم و خیانت بوده باشد تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست آرند و هم ممدوح این مدلسین کردند و کمتر شخصی یافت می شود که طالب محمدت حقه بوده از راه حق و فضیلت و شرافت نفس ثنا و ستایش حق را اکتساب کند — و از آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس بهیچوجه از برای تعدیل شهوات و منع تعدیات و انتظام عالم کافی نیست - بلی اگر مستند بدینی بوده و در آن دین ماهیت آن متقرر و متعین گردیده باشد بجهت آن منشأ و مبنا موجب انتظام سلسلهٔ معاملات خواهد شد نه بنفس خود چنانچه در بیان حیا بدین اشاره رفت — و اما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصور است بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و بهتانها و فسادها و تعدیات باطنیهٔ خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور حیله ها و دسیسه ها و ستمهای نهانی مطلع می شود تا بر دفع آنها بکوشد - علاوه برین حاکم و اعوان او همه اصحاب شهوتند و کدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات فعالهٔ منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امر از دست شره و حرص و آز آنها خلاصی خواهد بخشید — چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته آن حاکم خفیهٔ رئیس سُراق و بهرار ائس قطاع الطریق گشته اتباع و اعوان او همه آلات ظلم و جور و غدر و ادوات شر و فساد و افزارهای اختلاس آن خواهند گردید و در ابطال حقوق بندگان خدا و هتک اعراض و نهب اموال آنها خواهند کوشید و عطش شهوات خود را از خون بیچاره گان تسکین خواهند داد و قصرهای خویش را

بدهاء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت و بالجمله در هلاک عباد و دمار بلاد کوششها
و سعیها بکار خواهند برد - این سبب دیگری از برای کف ارباب شهوات از تعدیات
و اجحافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان بر اینکه عالم را صانعیست دانا و توانا
و اعتقاد بدینکه از برای عمل خیر و شر پس ازین حیات جزائیست متین - والحق این
دو اعتقاد معاً پایدارترین اساسیست از برای کبح شهوات و رفع تعدیات ظاهریه و
باطنیه و محکم ترین رکنیست بجهت برانداختن حیله ها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین
باعثی است برای احقاق حقوق - و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه -
و بدون این دو عقیده هرگز هیئت اجتماعیه صورت وقوع نپذیرد و مدنیت لباس
هستی نپوشد و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرات بی غل و غش نشود
- و اگر کسی را این دو اعتقاد نباشد هیچ وجه او را داعی بسوی فضائل و زاجری
از رذائل نخواهد بود و هیچ چیز او را از خیانت و دروغ گوئی و منافقی و مزدوری منع نخواهد نمود
بجهت آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکتسبه و افعال اختیاریه چنانچه گفته شد نفس انسانی
است و چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب نباشد کدام چیز دیگر او را ازین صفات
ذمیمه منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان
را که نه از اتصاف بدانها ضررے در دنیا برو مترتب خواهد شد و نه از تخلق بدینها او را
فائده خواهد رسید و کدام امر او را بر معاونت و مناصرت و مرحمت و مروت و جوانمردی
و دیگر امور که هیئت اجتماعیه را از آنها گزیری نیست الزام خواهد کرد -
و خواننده را معلوم گردید که اول تعلیمات طبیعیین یعنی نیچریها رفع این دو اعتقاد است
که اساس همه دینها است و آخر تعلیمات ایشان اباحت و اشتراک است - پس

این قومند که برباد دهندهٔ هیئت اجتماعیه اند و تباه کنندهٔ مدنیت اند و مفسدان اخلاق‌اند
وخراب کنندهٔ ارکان علوم و معارف‌اند و هلاک نمایندهٔ امم‌اند و زائل کنندهٔ نخوت
وغیرت و ناموس‌اند و جراثیم لؤم و خیانت اند و آرومه های رذالت و دنائت اند
و آساسهای خست و نذالت اند و اعلام کذب و دروغ‌اند و دعات حیوانیت اند -
محبت آنها کید است و مصاحبت ایشان مکر است و ملائمت شان غدر است
و مجالست‌شان حیله است - و صداقت شان فریب است و دعوی انسانیت شان
دام است در بر معارف و علوم خواندن‌شان شست و قلّاب است - امانت را خیانت کنند
و سرّ را حفظ نکنند و دوست عزیز خود را بیک پول سیاه بفروشند - بندهای
شکم‌اند و عبید شهوت و از برای قضای شهوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل
خسیس و دنیئ استنکاف نمیکنند - ناموس و عار و ننگ را هیچ چه نمی‌شناسند
و از شرف نفس خبر ندارند - پسران درین طائفه از پدران در امان نیستند.
و دختران از [illegible] (بلی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد) و اگر شخصی
با ایشان ملبس چون مار ایشان را بازی خورد و بخطّ و خال چون افعای ایشان مغرور
گردد و بزخرف قول ایشان را بپسندد افتد و حیله های ایشان در دل او جای گیرد
و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدّن اند و باعث انتظام بلاد و سبب
نشر علوم و معارف‌اند و یا آنکه خیال کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت
دوای اسرار‌اند باید بر عقل او گریست و خندید زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه
[illegible] همه آنچه بیان کردیم نتیجه او صحیح ظاهر شد که دین اگرچه باطل و اخس ادیان
بوده باشد تبعیت آن بدو مرکز رکین یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب و عقاب

وبسبب سائران اصول سنّة که ودایع دینها وکیشهاست از طریقهٔ مادّیین یعنی نیچریها بهترست در عالم مدنیّت وهیئت اجتماعیّه وانتظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات انسانیّه ودر همه ترقیات بشریّه درین دار دُنیا۔

وچون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته شده است ونظام عالم انسانی جزو نظام کلّ است از آنست که هر وقت این خلل انداز ان هیئت اجتماعیّه یعنی نیچریها ظهور نمودند نفوس انسانیّه بر قلع وقمع آنها همّت گماشته وخداوندان نظام حقیقی مدنیّت که دین بوده باشد در ازالهٔ ایشان سعیهای بلیغ بکار بردند ومزاج انسان کبیر بنا بر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلّیّه است اینها را قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است۔ ولهذا این طائفه اگرچه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند وبعضی از نفوس خائنه ارباب شوکت هم بجهت مقاصد دنیّه خود ایشان را در هر وقتی تائید نمودند ولکن پایداری وثبات حاصل نکرده اند وچون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق ونیست ونابود شده اند۔

ونظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن ومستقر شده این پایهای بی انتظامیها زائل ومعدوم گردیده اند۔

وچون معلوم شد که دین مطلقا مایهٔ نیکبختیهای انسان است پس اگر بر اساسهای محکم وپایهای متقن گذاشته شده باشد البته آن دین بنهج اتم سبب سعادت تامّه وهیئت کامله خواهد گردید وبطریق اولی موجب ترقیات صوریّه ومعنویّه شده علم مدنیّت را درمیان پیروان خود خواهد برافراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیّه ونفسیّه فائز خواهد گردانید وایشان را به نیکبختی دو جهان خواهد رسانید۔

واگر غور نمائیم در ادیان هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند دین اسلام — زیرا آنکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف و ارتقاء قبائل بر مراقی فضائل و اطلاع طوائف انسانها بر دقائق حقائق و استحصال آنها سعادت تامهٔ حقیقیه را در دار دنیا و آخرت موقوف است بر امور چند —

اول آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای عقائد باطله و وهمیه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیدهٔ خرافیه حجابیست کثیف که علی الدوام حائل می‌شود در میانهٔ صاحب آن عقیده و میانهٔ حقیقت و واقع و او را باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون خرافه را قبول کرد عقل او را توقف حاصل شد و از حرکات فکریه سرباز زد پس از آن حل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول خواهد نمود و این موجب آن می‌شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق اکوان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را با اوهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم بگذراند و از حرکت طیور و جنبش بهائم در لرزه افتد و از هبوب ریاح و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطهٔ تطیرات و تشأمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و بهر حیله باز و سحّار و دجّالی را گردن نهد — و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش از این گونه زندگی بدتر خواهد بود — و دین اسلام اول رکن او اینست که عقول را بصیقل توحید و تنزیه از زنگ خرافات و کدر اوهام و آلایش وهمیات پاک سازد و نخستین تعلیم او اینست که انسان را نشاید که انسان دیگر و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و متصرف و قاهر و معطی و مانع و معز و مذل و شافی و مهلک بداند و یا که اعتقاد کند که مبدأ

اوّل بلباس بشری برای اصلاح و یا افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه آن ذات منزّه بجهت بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام و اسقام را متحمل گردیده است وغیر از ینها از ان خرافاتیکه هر یک بانفراده برای کوری عقل کافیست - و غالب ادیان موجوده از ین اوهام و خرافات خالی نیست اینک دیانت نصرانیه و دیانت برهما و دیانت زردشت -
دوم آنکه نفوس آنها باید متصف بوده باشد بنهایت شرافت یعنی هر واحدی از امم خود را بغیر از رتبهٔ نبوت که رتبه الهیت الهیه سزاوار و لایق جمیع پایها و رتبه های افراد انسانیه بداند و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیتی تصور نکند - و چون نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیگری در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحصال کمالات در صدد مبارات و مباراة خواهد بر آمد و در نیل عزّ و شرف و اقتنای رتب عالیه دینویه کوتاهی نخواهد ورزید - و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقةً و فطرةً از دیگران در شرافت کمترند در رتبهٔ ایشان از نفوس سائرین پستر است البتّه در همّت آنها نقص و در حرکت ایشان فتور و در ادراک شان ضعف حاصل خواهد شد و از بسیاری از کمالات و رتب عالیه و سعادات دینویه محروم مانده در ه ابره صغیره سیر جولان خواهند نمود - و دین اسلام درهای شرافت را بر روی نفوس کشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالی اثبات میکند و امتیاز شرافت جنسیت و صنفیت را از میانه بر میدارد و مزیت افراد انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد - و کم دینی یافت می شود که این مزیت در و بوده باشد

ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده یکی برهمن و دیگری چهتری و سیمی ویش و چهارمی شودر و اوّل درجهٔ شرافت را فطرةً از برامی برهمن قرار داده است پس از آن از برای چهتری و قسم چهار مراد رجمیع مزایای انسانیت از همه پست تر شمرده است — و این یکی از اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم ترقی متدینین بدین دین در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید و باید و حال آنکه اقدم امم میباشند — و دیانت عیسویه بر حسب انجیل شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل اثبات کرده غیر آن جنس را با سامی حقیره ذکر میکنند — و پیروان آن دین اگرچه ازین حکم سر باز زده امتیاز جنسیت را بر داشتند ولکن صنف قسیسها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سائر نفوس گردید زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگرچه باعلی درجهٔ کمال رسیده باشد آنقدرت نیست که هر نفس ذنوب خود را بدرگاه الٰهی کرده طلب مغفرت نماید بلکه باید این امر بواسطهٔ قسیسها صورت پذیرد و همچنین گفتند قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قسیس است — و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در و نوشته شده است (هر چه شما در زمین بگشائید در آسمان ها گشاده می شود و هر چه شما در زمین به بندید در آسمانها بسته می شود) — و تا زمانیکه این عقیده خست بخش نفوس در امت نصرانیه بلاد فرنگ شکن و پایدار بود هیچ گونه ترقیات از برای آن امت حاصل نشد — (لوثر) رئیس پروتستان که این حکم را بر خلاف انجیل رفع نموده است بمسلمانان اقتدا کرده است —

سیم آنکه باید آحاد هر امتی از اُمم عقائد خود را که اوّل نقشهٔ الواح معقول است
بر براهین مستقنه و ادلّه محکمه موسس سازند و از اتباع ظنون در عقائد دوری
گزینند و بمجرد تقلید آبا و اجداد خویشتن قانع نشوند ـ زیرا آنکه اگر انسان بلا حجت
و دلیل با موری اعتقاد کند و اتباع ظنون را پیشهٔ خود سازد و بتقلید و پیروی
آبا خورسند شود عقل او لامحاله از حرکات فکریه باز ایستد و اندک اندک بلادت
و بلاهت بر وی غلبه نماید تا آنکه خرد او بالمرّه عاطل و از ادراک خیر و شرّ خود عاجز
ماند و شقاوت و بدبختی از هر طرف او را فراگیرد ـ تعجب مسٹر (گیزو) وزیر فرانسه که
تاریخ (سیویلیزاسیون) یعنی مدنیت اُمم فرنجیه را نوشته است میگوید یکی
از اعظم اسباب تمدّن یوروپ این بود که طائفهٔ ظهور کرده گفتند اگرچه
دیانت ما دیانت عیسویه است ولی ما را میرسد که براهین اصول عقائد خود را
جو یا شویم و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و میگفتند که مبنای دین بر تقلید است
و چون آن طائفه قوت گرفته افکار ایشان منتشر گردید عقول از حالت بلادت
و غباوت بر آمده در حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیت کوشیدن گرفت
ـ دین اسلام آن یگانه دینی است که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع ظنون را
میکند و سرزنش پیروی از روی کورانه مینماید و مطالبه برهان را در امور
بمتدینین نشان میدهد و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتائج
خرد و بینش می شمارد و ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای
هر یک از اصول عقائد بنهجی که عموم را سودمند افتد اقامهٔ حجت نماید بلکه غالب
احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر میکند (بقران شریف رجوع شود) ـ و هیچ دینی

که این فضیلت در وی بوده باشد وچنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند کرد۔ ومخفی نماند که اصل دیانت علیسویّه که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهیدن آن ممکن نیست (یعنی باید از عقل درگذشت تا آن را فهمید) وامّا اصول و دیانت برهما هرکس را ظاهر است که غالب آنها مخالف عقل صحیح است چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند۔

چهارم آنکه باید در هر امتی از امم جماعتی الی الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهے دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی و مضار آنها را تعیین کنند و از امر بمعروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان مکتسب است و اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهره ئے و فائده ئے نخواهد گرفت و چون حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم مانده ازین دنیا خواهد رفت پس معلم واجب شد۔ و شهوات و خواهشهای نفس را حدّی و اندازه ئے نیست و اگر معدل و مقوّمی آن شهوات را نباشد لامحاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و صاحب آن خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود را هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد رفت پس آمر بمعروف و ناهی از منکر و معدل اخلاق لازم شد۔ و دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است

بقرآن شریف رجوع شود) و در سائر ادیان آنقدر اهتمامی درین دوام نشده است و چون ارکان دیانت اسلامیه بسیار است و بیان فائدهٔ هر یکی در مدنیت و شرح بودن هر واحدے از آنها سبب سعادت تامّه موجب آن می شود که از موضوع کلام خارج شوم لهذا برخود واجب دانستم که رساله‌ئے بانفرادها درین امر وضع نمایم و دران بیان کنم که آن مدینهٔ فاضله‌ئے که حکما بارزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دست یاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیه۔ اگر کسے بگوید چون دیانت اسلامیه چنین است پس چرا مسلمانان بدین حالت محزنه میباشند۔ جواب میگویم چون مسلمان بودند بودند چنانچه بودند و عالم هم بفضل آنها شهادت میدهد و امّا الآن پس بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)۔ اینست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقهٔ نیچریه در مدنیت و هیئت اجتماعیه و منافع ادیان و اسلام۔

تمّت

راقم جمال الدین حسینی

فرہنگ لغات ردیجیہ

باب الالف

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
اقطار	حصه ملک	اقدمین	پیشینیان اگلے	ارضیات	جمع ارض زمینیں	اضمحلال	پژمردگی سست ہو جانا	
ازل الآزال	قدیم	ازلی	قدیم	افراد	ایک ایک	اعضاء	جمع عضو بدن کا جز	
اجمال	مختصر کرنا	اتباع	جمع تابع پیرو	اقامه	کھڑا کرنا	ابطال	جھٹلانا	
التہاب	بھڑکنا	اشتداد	سختی کرنا	التیام	پُر ہونا	انفصال	جدائی	
اختصاص	خصوصیت	ارن اینا[1]	بندر [illegible]	افق	بلند سما	ازہار	کلی	[1] جو آدمی سے بہت مشابہ ہوتا ہے اور اسکی دم نہیں ہوتی ـ
اثمار	میوے	ارال[2]	.	استحصال	حاصل کرنا	اکتناه	کسی چیز کی حقیقت کو سمجھنا	[2] ایک جبل درمیان ایران و تاتار کے
اتقان	مضبوط کرنا	احکام	مضبوط کرنا	امطار	باران ہا	اصم	بہرا	
استماع	سننا	اسلاف	گذشتگان	اعراض	منہ پھیرنا	انیقه	عمده و نفیس درخشان	
ازمنه	جمع زمانه	امکنه	جمع مکان	انشاء	لکھنا پیدا کرنا	ابعاد	دوری فاصلے	
احداث	پیدا کرنا	اوضاع	چال	امم	گروه ہا	اجیال	جمع جیل[3] ایک گروه	[3] آدمیوں کا جائیکہ با قرن یعنی ۱۰۰ برس کے اندر ۱۲
ابدالآبدین	ہمیشه	آثار	نشانیاں	اسامی	نام ہا	ابان	زمانه و وقت	
اعدام	مٹانا	آحاد	ایک ایک	ادیان	جمع دین	اساس	بنیاد	
اوسع	کشاده تر	اتم	پورا	انفکاک	جدا ہونا	استنکاف	برا جاننا	
استکبار	غرور	انعام	چارپایه	آلام	رنج ہا	اسقام	بیماری ہا	
[illegible]	[illegible]	انحطاط	کمی	احق	بہت حقدار	الیق	بڑا لایق	
اموال	جمع مال	اصناف	قسم قسم	اقتبال	دھوکا دیکر مار ڈالنا	اتیان	آنا لانا	
ایتلاف	ملنا	انفعال	شرمندگی متاثر ہونا	اجانب	بیگانے	اقتصار	میانه روی	

	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
ان	کمینے جمع رکن	ابواب	دروازہ ہا	انزوا	گوشہ نشینی	ادوار	جمع دور۔ زمانہ	
نت	مدد چاہنا	اجتماع منزلی	ایک غول گہر والوں کا	اجتماع مدنی	ایک گروہ شہر والوں کا	اصول	قاعدے	
ب	اختیار کرنا	افتراس	پہاڑنا	اختلاس	دہوکا دینا	اباحت	حرام حلال کو ایک جاننا	۱ ایک فرقہ ہے جنکے نزدیک سب درست ہے
	شریک کرنا	ازالہ	دور کرنا	اشاعت	ظاہر کرنا	اجتناب	پرہیز کرنا	
ب	غصب کرنا	استکشاف	کشف کرنا	آرار	جمع رائے	ادانی	کمینہ	
د	ایک ایک	اخس اثمان	کم قیمت	ابار	انکار کرنا	اردکشس	ایک ایرانی بادشاہ تھا	دہریان
	یونان کا ایک حکیم تھا	ابیکورہا	پیرو ابیقوریین	ادخار مونہ	ذخیرہ جمع کرنا	القاب	لقب ہا	۳ اور وہ رئیس [illegible] کا تھا اور اباحت و اشتراک کے مسئلہ پر چلتا تھا اور اوسکو یونانین اپیکوریہ کہتے ہین۔
	غیر	ارتقا	اوپر جانا	آکلین	کہانیوالے	الپ	ایک پہاڑ کا نام ہے	
ره	جمع کنیف	اکناف	اطراف	الموت	ایک مشہور قلعہ ایران کا	الواح	تختہ ہا	۴ بادشاہان ایران کا لقب ہے
ں	جمع ارض (زمین)	اوباش	لچے۔ بدمعاش	اعادہ	دوہرانا	احیاء	زندہ کرنا	و کان مرکز باطنیہ تھا۔
بات	مثل الہی ہر چیز	اوہام	جمع وہم۔ گمان	اعراض	جمع عرض	اجتماعین	جمع اجتماعی	۵ ایک گروہ کا نام ہے جو یورپ مین طریقہ اباحت و اشتراک کا جاری کرنا چاہتے ہے ایضاً
ن	مثل اجتماعی ہستی	اغراب	جمع خرب۔ طاقت	انقراض	کٹنا	اغبیا	بیوقوف جاہل	
د	خواہش کرنا	اجیاءات	زبردستی	اہوار	خواہش نفسانی	اودیہ	درّہ	
ـہ	منصف ہونا	اعوان	جمع معین۔ مددگار	ادوات	آلات	احقاق	حق کرنا	
ا	الزام دینا	افراز	آلات	ارومہ	جڑ۔ اصل	اعلام	نشان ہا	
	سانپ	اسرار	جمع سر۔ بہید	اوضح	ظاہر ترین	اکوان	جمع کون۔ دنیا	
د	فساد کرنا	انفراد	علیحدہ علیحدہ	اقتفار	چننا	ادلّہ	جمع دلیل	
ب	اقرار کرنا	باب بای فارسی						
	کشادگی	بسیط	کشادہ۔ فراخ ہونا	بزرہ	تخم۔ بیج	بزور	جمع بزر۔ تخم	

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
بسایط	جمع بسیط	بواعث	جمع باعث	برزخ	دو چیزوں کے درمیانی فاصلہ کو کہتے ہیں	بقعہ	زمین
بحیرہ	جھیل	باطنیہ	گروہ نیچریان	بادیہ	جنگل	بلاد	جمع بلدہ شہر
بارده	سرد	پارلمان	مجلس نواب است کو کہتے ہیں	بیضہ	سفیدی	بعد	دور - مسافت
بداہت [illegible]	ظاہری	بروز	ظاہر	بیت الاحزان	غم کا گھر	بہائم	چارپایہ
بکار	دیری	بشعہ	بد - برا	بلایا	جمع بلا	بغیہ	خواہش
بلاوت	بیوقوفی	بسلت	کشادگی	بسالت	دلیری	بابی	گروہ نیچریان اباحی مذہب
بانیہ	بیمغز کھوکلا	بلید	کودن - بیوقوف	پیاجو	پہلوان پنبہ	پہلوان پنبہ	جھوٹی تقلید کرنا
بوادی	جمع بادیہ جنگل	براہین	جمع برہان دلیل	بصیرت	بینائی - عقل	.	.
			باب التاء				
تآلف	محبت - ملجانا	ترکب	ملنا	تکوّن	ہونا	ترجح	راجح ہونا
تمام	پورا	تتالی	پے در پے ہونا	تبدل	بدلنا	تغذیہ	کھانا
تمسک	لینا	تجاذب	کھنچنا	تحلیل کیمیاوی	کسی شے کے قاعدہ سے حل کرنا	تغافل	عمدا غافل بننا
تسابق	سبقت لیجانا	تسلیہ	دلجمعی	تماسک	پکڑنا	تفہیم	سمجھانا
تشکیل	صورت بنانا	تعقل	دریافت کرنا	تیاتر	ناٹک کا تماشہ	تبئین	بیان کرنا
تنویر	روشن کرنا	تعدیل	برابر کرنا	تلاشی	اعضا کا جدا ہونا	ترقیات	جمع ترقی
تنفر	نفرت کرنا	تہذیب	آراستگی	تزئین	زینت کرنا	تزویر	مکر کرنا
تقویم	برابر کرنا	تملق کلبی	کتے کا سا پیار	تہاون	سستی	تقبیح	برائی کرنا
تشنیع	ملامت کرنا	تاثر	متاثر ہونا	تلبس	مشتبہ کرنا	توبیخ	سرزنش کرنا
تعدیات	ظلم کرنا	تبصر	بینائی	تعیش	عیش کرنا	تجملات	زینت کرنا

کیفیت

اور یہ اصطلاح عالم کا نام [illegible] وہ مسلمان جو باطن جانتے [illegible] اندہ

یہ آخر زمانہ ظاہر ہوئی او [illegible] خروج کیا اور [illegible] سید علی محمد تھا [illegible] باب ساحل شام [illegible] قلعہ میں قید [illegible] مرزا حسین علی بہاء [illegible]

یہ لفظ [illegible]

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
تدریج	آہستگی	تدلیس	مکاری	تعلیمات یا طلبا	بری تعلیم	تزویر	مکاری	
ترویج	رواج دینا	ترعرع	حرکت دینا	انسکاب	شک میں ڈالنا	تطاول	درازی ظلم	
تونسٹو کلیس	جرالہجریہ	تقلید	[illegible]	[illegible]	جمع تکلیف برنج	تکفن	بیٹھنا	یونان میں تھا
تدارک	بندوبست کرنا دریافت کرنا	تمتع	برخوردار ہونا	تیقظ	بیدار ہونا ہوشیار کرنا	تلبیس	لباس پہنانا	
تثبیت	ثابت کرنا	تاسیس	بنیاد قائم کرنا	تاویل	معنی بیان کرنا	تشبیہ جعلی	جعلی ہو کر	اختراع کرنا
تطرق	راہ پیدا کرنا	تفرق کلمہ	کلمہ کا جدا ہونا	تمدن	شہرہ ہونا	تحکیم	[illegible]	
تہدید	ڈرانا عضہ کرنا	تطول	[illegible]	[illegible]	ڈرانا	تطیر	فال بد مارنا	
تشاءمات	فال بد کرنا	توحید	ایک جاننا	تثلیث	تین جاننا	تحلیف	[illegible]	
		باب الثاء						
ثبات	مضبوطی پایداری	ثمرات	پھل	ثلث	تین	ثروت	فساد	
ثورت	عیسائی گناہ	باب الجیم						
جسمانیات	منسوب بجسم	جلوہ	ظاہر کرنا	جز نو	جز و بڑا	جوہر	جو مقابل عرض	بالذات ہو
جوارح	اعضا	جور	ظلم	جبل	جو گروہ ایک	جہول	نادان	یعنی صد سال
جرم	[illegible]	جلیلہ	عمدہ	جہرا جہارا	ظاہر	جدائیہ	نوعدار	
جبایات	خراج تحصیل	جسد	بدن	جلب	کھینچنا	جعلیات	بناوٹ	
جد بلیغ	کوشش بڑی	جنایت	گناہ قصد کرنا	جنون	دیوانگی	جبال	پہاڑ	
جذب	کھینچنا	جزیہ رعیت	حقیر جزیہ	جبرا	ظلم سے	جمادات	پتھر وغیرہ	
جمعیت	ایک جگہ جمع ہونا	باب الحاء						
حس	جو چیز محسوس	حواس	[illegible]	حالیہ	منسوب بحال	حسنہ	نیکی	

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
حرارت	گرمی	حیّ	زندہ ہونا	حارّ	گرم	حفظ	[illegible]	
حقایق	حالات	حامی	مددگار	حصّہ	[illegible]	حدود	[illegible]	
حیثیات	جمع حیثیت	حث	اٹھانا آمادہ کرنا	حکومت [illegible]	[illegible]	حراست	نگاہبانی مملکت	ملک اور جس حکومت کو رعایا یا پادشاہ [illegible]
حقوقیہ	مرافعہ اپیل	حکومت مشروطہ		حروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] حکومت [illegible] عمال کی حکومت [illegible]
حکومت مطلقہ		حبالہ نکاح	[illegible]	حرفت	نگاہبانی	حد اعتدال	متوسط	[illegible] حکومت حاکم کو خود اختیار
حذر	پرہیز	حایل	پردہ رکاوٹ	حرکات مکرر	عقل کی حرکت	[illegible]	[illegible]	
حقیرہ	ہلکی	حکم	جمع حکمت					

باب الخاء

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
خمسہ	پانچ	خواص	خاصہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
خط استوا		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خصائل	جمع خصلت	
خلل	خرابی	خسیسہ	کمینہ	خشت	[illegible]	خارجیہ	بیرونی	
خدعہ	مکر	خلّ	دوستی	خصومت	دشمنی	[illegible]	چوری	
خوض	فکر	خباثت	برائیاں	خلع	علیحدہ کرنا	خفیہ	پوشیدہ	

باب الدال

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
دہور	جمع دہر	داروِن	ایک حکیم حکمای طبیعین کا نام ہر جنس انسان کی اصل بندر سے بتاتا ہے					
دواعی	بواعث	دافع	دور کرنے والا	دنیہ	پستی	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	ریاضت	پستی ہمت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
زماد	جمع دم خون	بھولی التنفس	لپیٹ نفس	دعات	دعوت کنندہ	دجال	بڑا اسکا جھوٹا	

باب الذال

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
ذابع	ظاہر	ذاہب	چلنے والا	ذیمقراطیس	ایک یونانی حکیم تھا	ذاہل	غفلت کرنے والا	
[illegible]ب	بہترے	ذُرا	حقارت	ذیحہ	بُرائی	ذنوب	گناہ	

باب الراء

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
رابع	چہارم	رئہ	پھیپھڑا	رنجیا یا لفیب	نادم تہ کھنا	رافع	بلبند	
رموز	اشارہ وکنایہ	رکن	کہنا سترن	رگین	نائب	رذالط	جمع رالطہ	
[illegible]یب	مکر رشک	رادرع	منع کرنے والا	رذائل	جمع رذیلہ بساسے	رفاہیت	خوشحالی آسودگی	
رذیلہ	بڑا کمینہ	رفع	بلند کرنا	رعایا	جمع رعیت	رزایا	مصیبتہا	
ربیع	بھار	رمز	اشارہ	رحلت	کوچ	روہانین	نام قوم یعنے اہل چین	
رسو	ایک حکیم تھا فن السنا سیبہ	رتب حلیلہ	عہدہ رتبہ	•	•	•	•	

باب الزاء

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
زنوج	ایک گروہ زنگبیو نکا	زاجر	منع کرنے والا	زادیہ	گوشہ	روایا	جمع زاویہ	
زعم	گمان	زبانیہ	موکلان دوزخ	زعیم	رئیس و وکیل	زخرف	بد باطن	

باب السین

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
سرعۃ	عنبر	سفلہ	پالینا تا جلد	سخافت	عقل کی برائے	سمرات	آسمانہ	سس
معلیات	سفلے	سبتیر یا	سلوقیہ	سنین	سالہا	سمن	موٹاشی	۱ ایک ملک ہے جو سرحد ہند میں جزیرہ نما ہے
سمات	مقاسسوو حشا	سایلنا	باکنگنے والا	سلوک	چلنی	سجایا	جمع سجیہ خصلتیں	[illegible]
سکن	ایک حکیم تھا یونانی سے	سجیہ	خصلت	سُراق	درد ہا	سلطہ	قوت و غلبہ	۲ اونسی ایک نہر ہے [illegible]

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
سہولت	آسانی	سلاسل	زنجیریں	سوءِ جبین	[illegible]	سعت	فراخی	
سلخ	چمڑا چھیلنا	سخریہ	مسخرا پن	سورت	گرمی	سفک دما	خون گرانا	
سحق	[illegible] پیسنا	سافلہ	پائین	سعی بلیغ	کوشش عمدہ	سوءِ عیش	بد عیشی	

باب الشین

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
[illegible]	طائفہ قبیلہ	شاعر	دانا	شاہین	نام پرندہ شکاری	شعوب	قبیلہ ہا
شقاق	اختلاف [illegible]	شیوع	ظاہر کرنا	شنیعہ	برائی	شیمہ	خصلت
شرارت	بد خلقی	شناعت	[illegible]	شرور	فسادہا	شائبہ	لگاؤ میل
شامت	شومی	شارب	پینے والا	شرہ	حرص	شست	[illegible]
شافی	صحت بخشنے والا						

باب الصاد

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
صغار	چھوٹے	[illegible]	[illegible]	صنوبر	[illegible]	صف	[illegible]
صوریہ	ظاہریہ	صعود	بلند	صدد	سرانجام	صنایع	جمع صنعت
صدقہ	راست	صراط	راہ	صوامع	عبادتگاہ	صیانت	بچانا
[illegible]	[illegible]	صیقل	صاف کرنا	صنفیت	منسوب بہ [illegible]		

باب الضاد

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
ضرورت	ضروری	ضلال	گمراہیاں	ضاریہ	درندہ [illegible]	ضرائب	ٹکس
ضعف	ناتوانی	[illegible]	[illegible]	ضلالت	گمراہی		

باب الطاء

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
طبع	طبیعت	طبیعین	[illegible]	طبیعی	[illegible]	طائفہ	گروہ
[illegible]	[illegible]	طرق	راہ	[illegible]	نام [illegible]	طمع	حرص

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
[illegible]	پسینا	طلب	تعریف چاہنا	طبقات	جمع طبقہ	طبقہ بعد طبقہ	ایک کے بعد دوسرا طبقہ	
طیور	پرندہا							

باب الظاء

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
ظاہرہ	ظاہر	ظلوم	ظلم کرنیوالا	ظنون	اوہام جمع ظن			

باب العین

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
[illegible]ت	بیماری سبب	علویہ	ضد سفلیہ	عناصر	جمع عنصر	عروج	بلندی	
عصفور	پرند خورد گوریا	عقاب	گدھ	عفورہ	[illegible]	علو	بلندی	
[illegible]دیت	بندگی	عاطل	بیکار	عالیہ	[illegible]	عماد	ستون کھنبا	
[illegible]ہود	جمع عہد	عود	اولٹہنا پلٹہنا	عقبات	گہاٹی	عواقب	انجام	
[illegible]م	عام ہونا	عساکر	لشکرہا	عجب	غرور	علت غائیہ	[illegible]	
[illegible]	عالم پاک	عنکبوت	مکڑی	عبث	بیفائدہ	عظمی	بڑا	
[illegible]ام	ہڈی	عبرہ	طائفہ قبیلہ	عالیہ	بلند	عدمیہ	ایک گروہ ہیں جو کہتے ہیں کہ سب اشیا اعتبار یہ کچھہ نہیں ہیں	
[illegible]ید	بندہ ہا							

باب الغین

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
[illegible]ل	نادان	غیر متناہیہ	بے نہایت	غنی	ثروت	غیر آلیہ	غیر امینہ	
	غلام ہونا	غلبہ	زور	غاصبینہ	غصب کرنیوالا	غل	طوق آہنی جو گردن میں پڑتا ہے	
[illegible]نا	[illegible] چھپنا	غیر معتدلہ	غیر برابر	غل	سیل سے لاویں	غثا	سیل بلاوے	
[illegible]ان	[illegible]	غبارت	[illegible]					

باب الفاء

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
[illegible]	بے شعور	[illegible]	منازعت الاعضا	فضیلت	بزرگی	فنا	[illegible]	
[illegible]ل	.	فضائل	جمع فضیلت	فوقیہ	[illegible]	فتور	سستی	[illegible]

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	
فناکین	دہوکے سے کسیکو ضرب لگانا	فصل و دعاوی	دعوے کو جدا کرنا	فرض محال	مشکل کو ماننا	فطرت	طبیعت دانائی	ایک مورخ تہا فرانساوی جسنے تاریخ مشرق لکہی ہے
فرانسس بیران	.	فاضلہ	بزرگیہا	فندول	زوایہ	فیوضات	فیض ہا	
فضلات	زایدہا	فقدان	ناپید ہونا	فروض	جمع فرض			
			باب القاف					
قرن	سو برس کے مدت کو کہتے ہیں	قطعہ	ایک قطعہ	قواسر	ایک جبر قہر کر کے روکنا	قرون	جمع قرن	
قوقاس	جنس چرس	قوام	پاداری	قطع	کاٹنا	قرا	قہرا	
قوی	جمع قوہ	قلع	کاٹنا	قمع	کاٹنا مرادف قلع	قتالین	قتل کرنیوالے	
قطاع الطریق	ٹہگ	قناطر	پل ہا	قضات	جمع قاضی	قتل	مارڈالنا	
قصر	محل	قوی	مضبوط	قبیح	بد	قدم بہ لیس؟	قدم چلیہ	
قوۃ حافظہ	یعنی عقل جسکا یاد رہی	قلیل العدد	کم شمار	قیود	جمع قید	قرب و جوار	ہمسایگی	
قباد	نوشیروان کے باپ کا نام ہے	قوالین	قواعدے	قرن	ہمسر و ہمچشم	قیاصرہ	جمع قیصر لقب بادشاہان روم	اور اسنے طریقہ فرد کی ہجری کو قبول کیا اور اباحت
قایم حق	مہدی کا منتظر کہتے ہین	قریہ	گاؤن	قذر	پلید - ناپاک	قبایل	جمع قبیلہ گروہ	و اشتراک کو رواج دیا
قلاب	کاٹنا کٹنا	قسیس	پادری	قانع	قناعت کرنیوالا	.	.	
			باب الکاف					
کواکب	جمع کوکب ستارہ ہا	کلبی	منسوب بہ سگ	کرور	گذشتن	کستپال؟	نام بحری	
کبد	جگر	کٹ پتلی	ایک تماشہ کا نام ہے	کاشف	کہولنے والا	کذب	دروغ جہوٹ	
کاسرہ	توڑنے والا	کلاب	جمع کلب کتی	کمون	پوشیدگی	کج	[illegible]	
کشف	ظاہر کرنا	کلیتہ	سب کا سب	کنایہ	اشارہ	کافی	پورا	
کاشفت؟	مرنج؟	کمبین؟	منسوب کتی سے	کاسہ	کہونٹا	گردکرد	ایک مقام ایران میں ہے	اور وہان ایک مرکز طلسم کا تہا

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
کلیہ نافذہ	جاری ہونیوالا کلیہ	کیسہ	کلیسا	کف	روکنا	کید	مکر	
کرگیسہ	شور	کدورت	رنج	کثیف	میلا	کدر اوہام	وہم کا میل	
کسوت	لباس	گیزو	وزیر فرانس کا تھا					اوس نے ایک کتاب تمدن و ترقیات کی یورپ میں تصنیف کی ہے۔
			باب اللام					
لازمہ	ملی رہنیوالے	لکنت	ہکلانا	لوازم	جمع لازم	لزوم	ہمیشہ ہونا	
لذائذ طبعیہ	لذتہائے طبیعت	لوم	نالایقی	لبیب	روشنی چراغ	لب ملس	نرم	
لوح عقول	عقل کی تختی	لباس ہری	آدمی کا لباس	لیتر	مذہب پروٹسٹان کا موجد ہے			
			باب المیم					
مضار	جمع مضر نقصان کرنے والا	مفاسد	برائیاں	مدنیت	شہریت	ملت	مذہب	
میلاد مسیح	حضرت عیسیٰ کے پیدائش کا زمانہ	مکونات	موجودات	مدہ	زمان	مادہ	مراد از جسم	
مادیہ	.	مجرد	بلا مادہ	منزہ	پاک	ماہیت	حقیقت	اوس چیز کو کہتے ہیں جو مادہ پر عارض ہو جیسا رنگ وغیرہ۔
مادئین	دہریئین	متنوعہ	قسم قسم	مواد	جمع مادہ	موالید جمع مولود	نباتات و حیوانات	
محکمہ	مضبوط	متقنہ	مضبوط	مؤلف	مرکب	متحرک	حرکت کرنیوالا	
مدمج	پوشیدہ، پنہاں	مخفی	پوشیدہ	مقادیر	جمع مقدار، وزن	متناہی	انتہا قبول کرنیوالا	
منزلہ	مرتبہ	مشابہ	ہم مثل	مرور	گذرنا	متکون	پیدا ہونیوالا	
معشر	جماعت	محترق	سوختہ	متلاشی	جدا ہونیوالا	مقتضی	خواہش، اثر	
متحول	حوالہ کرنیوالا	متتابعہ	پے در پے لگا تار	مآکل	کھانا	منطقہ	دایرہ	
متعسر	سخت، دشوار	متباینہ	جدا جدا	مماثلہ	ہم قسم	مناہ	آبہا، پانی	
مواظبت	ہمیشگی	مخل	خلل	منفصلہ	جدا جدا	منتشرہ	جدا جدا	

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
منقار	چونچ	مخلاب	چونچ	مسمہ	گھونسلا	مُخ	مغز گد	
ممخ	مغز کا اخیر حصہ	مکرسکوپ	خوردہ بین	مرتسم	نقش ہو جانا	مبادی	شروع	
متالہین	خدا پرست	مزایا	افزونی	متلبس	ہم لباس	منطابق	برابر ہونا	
ممیتہ	مارڈالنے والا	ملل	جمع ملت یعنی مذہب	مسالمہ	صلح رکھنے والا	مواعدت	صلح رکھنے والا	
مستحیل	محال	مدرسہ حاصل	جماعت گروہ	مجارات	ہمسری کرنا	مبارات	ہمسری کرنا	
مانگ	[illegible] قوم ہندسے	مشاعر	شعور ہا	منصہ	چوکی	مجادلہ	باہم لڑائی کرنا	
مدار	جای دور	مسکنت	محتاجی	مکارم اخلاق	اخلاق نیک	مذخر	ذخیرہ	
معاشات	معاش	منسلب	سلب کیا ہوا	مرارت	تلخی۔ کڑوائی	مقوم	منضبط کرنے والا	
معالی	بلندی	ملاذ	لذتیں	مشتہیات	خواہش کی گئی	مشارع	حق مشارع شرکت	
محط	بزرگی	معارضین	روکنے والا	مرتدع	ترک رہنے والا	مردک		ایک شخص ہے جس نے ایران میں [illegible] نیچری رواج دیا اور اشتراک جاری کیا وہ لڑائی ہے جس سے سلاس راہب برپا کیا۔
مقناطیس	آہن ربا	ملیون	دہ لک	شین	مضبوط	مدموازل	دختر۔ لڑکی	
مخضب	مہندی لگانا	محاربہ	تصلیب	.	موثوق بہ	جسکے اوپر اعتماد ہو	مدن	شہرہا
محامل	جای حمل	محاکم	محکمہ ہا	مدسین	حیلہ ساز	متقرّ	ثابت	
معارج مراقی	سیڑھیاں			باب النون				
نذالت	کمینہ پن	نہب	لوٹنا	نسج	بُننا	نحل	زنبور شہد	
نخلہ بیضا	موضع سنیلہ	نیل	مقصود	و، ا				
				باب الواو		.		
ورار	سیاہی	وہن	ضعف سستی	وجع	درد	ودیعہ	امانت	
وقاحت	بے شرمی	وحشور	پیغمبر	وتتیر	.	.	.	رئیس قوم [illegible] آخر الزمان اور یہ فرانساوی تھی تصنیفات بہت ہیں۔

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
			باب الهاء					
…ت جمعاً	انتظام	ھلم جرًّا	ویسی ہی	وہکذا الی غیر النہایۃ	اسیطرح بوجہ	ہدم	گرایا	
…ناں عرضہ [illegible]	ریغرمتی کرنا	ہبوب ریاح	ہوا چلنا	.	.	.	.	
			باب اليا					
یام یام	ایک قوم ہے سودا نیوں سے اور یہہ قد مین پست ہوتے ہاین اور بدصورت مثل بندر کے							

ہے ہیں یہ